

- ۱ [صفحة ۱۳]. ظاهراً مقصود مؤلف محترم این است که، ظهور اسلام مقارن بوده است با تحولی که در مناسبات عشیرتی قبایل عرب روی داده است.
- ۲ [۱۴]. پیداست که مقصود مؤلف از شیوه فرعی، این است که برده‌داری، از آن پس دیگر، اساس جامعه عربی را تشکیل نمی‌داده است. و بنا به گفته خود او، این امر به خاطر توصیه‌های فراوان اسلام بوده است.
- ۳ [۱۴]. اسلام هم از آغاز چنین نبوده است. جوهر احکام اسلام نیز چنین روشی را نفی می‌کند.
- ۴ [۱۵]. چنانکه مؤلف خود، در سطور بعد، تصریح می‌کند، چگونگی سازمان اجتماعی عربستان پیش از اسلام، هنوز چنانکه باید روشن نیست. بنابراین به‌طور قطع، نمی‌توان در باره اجاره و استجارة معمول آن عهد، حکمی کرد. و اما در فقه اسلام، که سخن دیگری است. مسئله اراضی و اقسام آن، دارای احکام بسیاری است (خارج از مقوله «مناسبات فئودالی») که باید در کتب فقه نگریسته شود.
- ۵ [۱۵]. این تقسیم‌بندی دقیق نیست. بلکه تقسیم‌بندی معمول و دقیقتر چنین است: عرب که از نژاد سام است بر دو قسم است: باند و باقیه.

بائده قبایلی اند که منقرض شده‌اند: عاد، ثمود، عمالقه، طسم، جدیس، امیم، جرهم اولی و حضرموت.  
باقیه قبایلی اند که در یمن و عربستان، به صورت قبایل و عشایر و بطون منتشر شده‌اند.

عرب باقیه نیز دو گروهند:

- ۱- عرب قحطان از حمیر یمن (جنوبی).
  - ۲- عرب عدنان در حجاز و پیرامون آن (شمالی).
- عرب باقیه، از لحاظ اصالت نژاد نیز دو گروهند:
- ۱- عرب عاربه، همان شمالیها (نسل عدنان).
  - ۲- عرب مستعربه، جنوبیها (نسل قحطان).

نسل عدنان بدین گونه است:

عدنان ← عك ← معد،

معد ← نزار ← فیض (یا: قصی)،

نزار ← انمار ← مضر ← قضاة ← ربیعة ← یاد. (کتب انساب و قبائل)

[۱۸]. روشن است که مؤلف، ظهور ادیان را با دید فلسفه مادیت تعلیل می‌کند. و این نظر، منافق بینش مابعدطبیعی است که برای ادیان منشأ الهی قایل است. پس آنچه از کتاب «لیودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی» آورده است درست نیست؛ چه، می‌توان گفت که ادیان الهی، شامل تعالیمی بودند که بشریت را بیدار کردند، و نهضتهای عمومی تاریخ را سبب شدند، و همواره برای آزاد کردن انسان کوشیده‌اند. این، نظر پیروان شرایع است. از نظر فن تحقیق نیز، نظر مؤلف، قابل پذیرفتن نیست. زیرا وقتی که خود تصریح می‌کند (ص ۱۳، س ۱۲ و ۱۳، و ص ۱۵، س ۶ و ۷) که وضع سازمان اجتماعی عربستان پیش از اسلام، هنوز روشن نیست، اظهار نظری چنین قطعی، بجا نخواهد بود.

[۱۹]. در این مورد باید یاد آور گشت که دین اسلام، خود دارای دعوت جدید، و قوام کامل، و فلسفه و حقوق و تربیت و جهان بینی و انسانگرایی مستقل بود، اما نسبت به همه معارف و عقاید بشری پیشین بی توجه نبود. از این رو مقداری از معارف گذشتگان را (و بیشتر در مورد تاریخ و قصص پیشینیان، که ناگزیر با نقلهای بیشتر متجانس خواهد بود) در تعالیم خود (آن هم بر اساس «وحی» نه «اخذ») جای داد.

و معلوم است که هر نهضت متکاملی، باید نسبت به کلیت پیشین بی توجه نباشد، و از موارث و آزمونهای گذشته بهره‌گیرد، و آنها را به‌یادها آورد، تا حاصل تجربه پیشینیان برای آیندگان سرمشق گردد.

۸. [۲۰]. مسیحیت، در صورت اصیل خود، که به‌وسیله حضرت مسیح «ع» تبلیغ شد، دین یکتا پرستی و توحید بود، لیکن پس از تحریفاتی که در آن راه یافت به‌صورت دین «تثلیث» در آمد نه «توحید». (برای تحقیق در این کیش ← «الهدی الی دین المصطفی» و «الرحلة المدرسية»)

۹. [۲۱]. هیچک از تواریخ قابل اطمینان نقل نکرده‌اند که پیغمبر با یهودیان و مسیحیان، یا دیگر اهل عقاید و آراء، گفتگوی علمی و دینی و حقوقی و اقتصادی و الهی و سیاسی و تاریخی مستمر داشته است. بنابراین، هیچک از شعب مسیحیت یا ملل و نحل دیگر را نمی‌توان صاحب تأثیر چندانی در صدر اسلام شناخت. بلکه واقعیت جز این است؛ زیرا که اگر چنین اخذ و اقتباسی در میان بود، یهودیت و مسیحیت می‌توانست در مبارزه ممتد خود علیه محمد «ص» به‌همین امر استناد جوید و بگوید آنچه توداری از ماست. در صورتی که، به‌عکس، آنان خود را با آیینی نوین و دعوتی جدید، دارای مبانی علمی، الهی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، اخلاقی، ادبی، تربیتی و نظامی خاص و انقلابی روبرو می‌دیدند. از این جهت آن را نمی‌پذیرفتند و زیر بار آن نمی‌رفتند.

۱۰. [۲۲]. اصولاً حنفا فرقه‌ای متشکل و دارای آیینی نبوده‌اند. و به‌فرض که مقصود از آیین حنفا، همان آیین ابراهیم خلیل «ع» باشد، می‌دانیم که برخی از سُنن ابراهیم در اسلام، پذیرفته شده است، آن هم سنتی انسدک و معدود، که خود اسلام آنها را مطرح کرده و پذیرفته است، اما این تعبیر، که اسلام تکامل یافته آن آیین است، علمی نیست. آنچه از آیین حنفا (بر فرض ثبوت تاریخیشان) دانسته می‌شود، با آنچه در اسلام عرضه شده است، قابل مقایسه نیست. آیین حنفا - به‌شرح خود مؤلف - نوعی خصلت پرستی و انسواست. و این تعلیمی اندک است و با مجموعه سازمان تعلیمی اسلام‌مباین.

۱۱. [۲۳]. آنچه مؤلف در اینجا در باره احادیث می‌گوید، خود بحثی است فنی و

جای سخن بسیار دارد. اکنون همین اندازه اشاره می‌شود که دانشمندان مسلمان برای شناختن احادیث صحیح و غیر صحیح، چند رشته تخصصی به وجود آورده‌اند و دهها کتاب تألیف کرده‌اند. دیگر اینکه از سوی معاصران پیامبر و اشخاص هم‌روزگار او نیز، دربارهٔ احوال و کردارش مطالب بسیاری موجود است، حتی عمدهٔ مطالب مآخذی که مؤلف بدانها رجوع داشته، مانند سیرهٔ ابن‌هشام، از این دست است. باید دانست که کتابت و خط نیز در آن روزگار - در جزیرهٔ العرب و مکه و در میان صحابه - معمول بوده و وجود داشته و دهها نامه میانشان ردوبدل شده است، حتی در زمان خود پیامبر، قرآن را کتابت می‌کرده‌اند. (در اسات فی- الکافی والصحیح، ص ۱۲ و بعد، و تواریخ قرآن - از جمله «تاریخ القرآن» تألیف محمد طاهر مکی، چاپ دوم، ص ۱۱۷ و بعد - و تواریخ تمدن اسلامی. نیز - سیرهٔ ابن‌هشام، جزء ۲، ص ۲۷ - ۲۸، داستان سوید بن صامت. نیز - موضوع در خواست ابوسفیان از پیامبر که فرزندش معاویه را کاتب خود قرار دهد - تا بدین وسیله تنفر مردم از این پدر و پسر، که همه می‌دانستند از ترس به اسلام گرویده‌اند و عمر همواره می‌گفت: «بوسفیان دشمن خداست» کم‌گردد. «الغدیر، ج ۱، ص ۸۴ و صوت‌العدالة، ص ۷۷۱ - نیز - ابن‌خلدون و بلاذری و طبری: بحث «الکتابة من بلده الاسلام».)

[۲۳]. پیداست که همهٔ روایاتی که در کتب مختلف، دربارهٔ پیامبر، آمده است، مورد قبول همهٔ مسلمانان نیست. (چنانکه در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «مسند احمد» روایاتی دربارهٔ زندگی پیامبر وارد شده که سنداً و اعتباراً مردود است. برای نمونه - جلد نهم «الغدیر» - چاپ بیروت - ص ۲۷۴ و بعد. چنانکه در کتب حدیث شیعه نیز اگر سند حدیث متقن نباشد، بدان حدیث استناد نخواهد شد.) و برای باز شناختن سره از ناسرهٔ آنها، قواعد و مآخذی وجود دارد که دانشمندان اسلام، بر اساس تخصص، با استفاده از آنها در این باره تحقیق کرده‌اند.

۱۲

[۲۴]. آیاتی را که مؤلف - در ذیل صفحه - بدانها اشاره می‌کند، هیچگاه این معنی را نمی‌رساند که این امور به نظر محمد مهم می‌آمده است و او ناگهان با این مسائل مواجه می‌شده است.

۱۳

[۲۴]. از این ملاقاتها، آنچه مربوط به پیش از بعثت است، بنا بر نقل مآخذ -

۱۴

چنانکه بیشتر اشاره کردیم - بسیار اندک بوده است. و آنچه مربوط به بعد از بعثت است، روشن است که برای دعوت آنان بوده است به دین اسلام. پیامبر - چنانکه نویسنده مسیحی، سلیمان کتانی، نوشته است - در سفرهای خویش، بیشتر با توده‌ها و خلقها تماس می‌گرفته و واقعیت زندگی آنان و ارزش از دست رفته انسان را لمس می‌کرده است، تا به‌هنگام بعثت به دریافت حقوق انسان و نشر دعوت توحید پردازد. (کتاب «فاطمه الزهراء وتر فی غمده» - تألیف سلیمان کتانی، ص ۴۳، فصل: «الامین محمد»).

۱۵. [۲۵]. این سخن، بسیار شگفتی‌آور است، زیرا مؤلف خود یا معتقد است به ماورای طبیعت و وحی و پیامبری یا معتقد نیست، اگر معتقد نیست باید پیامبری پیامبران عهد عتیق را نیز مسلم ندارد و این سخن را (که چگونه معتقد شدند که پیامبرند) در مورد آنان سرایت دهد. و اگر معتقد است به پیامبری ایشان، میان محمد و آنان چه فرق است؟ پس همان‌گونه که آنان معتقد شدند که پیامبرند و برای خلق خود پیامبری خویش را اثبات کردند و دینشان نفوذ کرد، محمد نیز چنین بود و برای خلق (کاملاً مخالف) آن روز، پیامبری خویش را بنمود و در نتیجه دینش در جانها ریشه کرد و تا اعماق اجتماعات دور و نزدیک راه‌گشود.

۱۶. [۲۵]. برای تحقیق صحیح درباره این خلیفه - بسر پای‌آخذ موثق تاریخ - و اینکه پس از چند تن، اظهار اسلام کرده و آیا بازرگان و ثروتمند بوده است یا نه؟ ← «الغدیر»، ج ۲/۲۸۷، و ج ۳/۲۴۰ و بعد، و ج ۷/۲۷۱ و بعد.

۱۷. [۲۶]. این نظر مؤلف محترم - که تا چند سطر بعد بیان می‌شود - حدسی است بی‌دلیل و نادرست، زیرا خصوصیات اعراب با محمد «ص» تا مقدار عمده‌ای در نتیجه تعصبات دینی آباء و اجدادی و سنن موروثی آنان بوده است، چنانکه قرآن (سوره ۲، آیه ۱۷۰، و سوره ۵، آیه ۱۰۴، و سوره ۷، آیه ۲۸، و سوره ۱۰، آیه ۷۸، و سوره ۳۱، آیه ۲۱، و سوره ۴۳، آیه ۲۲ و ۲۳ و آیات دیگر) بدان تصریح می‌کند. و این آیات، همان‌هنگام، بر اعراب خوانده می‌شد و معنی آنها را فهم می‌کردند و اگر غیر از این بود، نمی‌پذیرفتند و رد می‌کردند. نیز مسئله سقوط پرستش کعبه، درست نیست. اعراب هیچگاه کعبه را نمی‌پرستیدند، بلکه همراه سنتی نسبت به آن ادای احترام می‌کردند. محمد نیز ابدأ در صدد اسقاط احترام کعبه بر نیامد، بلکه

به عکس، این محل را مقدس شمرد، و گفت که اجدادش (ابراهیم و اسماعیل) آن را آباد کرده‌اند. و خود حج را یکی از چند رکن اساسی عبادات و اعمال اسلامی قرار داد. و خود همواره به کعبه می‌رفت و در پرده آن می‌آویخت. و حتی یکی از مبارزات عرب مکه علیه پیامبر این بود که مسلمانان را به کعبه راه ندهند. آری گروهی از زرپرستان و محترکان مکه، چون ابوسفیان و دیگر امویان مالدار، که می‌دیدند اسلام جلو منافع نامشروع و سرشار آنان را خواهد گرفت، و از مکیدن خون مردم بازشان خواهد داشت، از نظر اقتصادی نیز به این مبارزه دامن می‌زدند.

[۲۶]. ظاهراً نویسنده به معنای اخص سوسیالیسم نظر دارد، که مبتنی است بر اصل «از هر کس به اندازه استعدادش و به هر کس به اندازه کارش»، که از نظر عامی فقط در شرایط خاص عملی شدن آن امکانپذیر است، و الا اگر از سوسیالیسم، تعدیل ثروت و گرایش به سوی عدالت اجتماعی و کم شدن فاصله طبقاتی و خلاصه رفورمهای سوسیالیستی منظور باشد، در احکام و تعالیم اسلامی (به خصوص در گفتار ائمه شیعه) این گرایش - و حتی صورت اصیلتری از آن - آشکار است و در هر مورد به چشم می‌خورد.

۱۸

در مورد سخن مؤلف در سطر قبل (در متن) نیز باید یاد آور شد که اسلام بسیار جانب‌بندگان را گرفته و از هر راه کوشیده است تا حقوق و شخصیت اجتماعی انسان را بازگرداند و تأمین بخشد. این موضوع را مؤلف خود، در موارد دیگر تصریح و تصدیق کرده است. ولی البته اسلام برده داری را رسماً لغو نکرده بود، زیرا بنا به گفته خود مؤلف، چنین امکانی در آن وقت وجود نداشته است. اما وسیله و عامل انقضاء آن را موضوعاً در احکام فقه و حقوق خود، به طور کامل پیشنهاد کرد. و بعد که زمینه آماده تر شد، علی «ع» از گرفتن اسیر منع کرد. و در تقسیم ابداء میان برده و آزاد فسرقت نمی‌گذاشت. داستانهایی منقول از امام در این باره بسیار است.

[۲۶]. اگر در قلمرو اقتصادی و حقوقی اسلام دقیقاً بررسی کنیم، خواهیم دید که اسلام هم تراکم ثروت (ثروت اندوزی) را به شدت منع کرده است («و الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم. یوم یحیمی علیہم نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم، هذا ما کنزتم لانیفسکم» سوره ۹، آیه ۳۴ و ۳۵ - یعنی: «آنان را که زروسیم اندوزند و در راه خدایش انفاق نکنند به عذابی دردناک مژده ده: روزی که آن اندوخته را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آن گداخته داغ کنند، [و بگویند:] این است آنچه برای

۱۹

خویشتن اندوختید!» و هم صریحاً می‌گوید، تا فقر و احتیاج در جامعه هست، ثروتمندان و گردانندگان آن جامعه نمی‌توانند مسلمان باشند و در روز جزا رستگار نخواهند بود. پس محمد تنها «جمع مال را در این صورت که صاحبش خدا و روز جزا از یاد ببرد» منع نکرده است، بلکه هر جمع مالی را که منافعی حقوق مساواتگرایانه جامعه باشد منع کرده است. البته همین اجحاف به حقوق دیگران خود ملازم فراموش کردن خدا و روز جزا خواهد بود و به عکس. یکی از عمده‌ترین اعتراضات ابوذر غفاری بر عثمان و معاویه، و نیز یکی از عمده‌ترین سخن آزادگان شیعه به حکومتها همین بوده و هست.

۲۱۹۳۰ [۲۷]. اینکه می‌گوید در تعلیمات اسلام چیز تازه‌ای وجود نداشت، سخنی است بی‌اساس و غیر علمی و دور از اطلاع و تطبیق. زیرا درست است که اصل توحید در میان ادیان بزرگ مشترک است، اما چطور می‌توان از صدها تعلیم و حکم و تربیت خاص اسلامی صرف‌نظر کرد؟ تعلیماتی که در هیچ جای «عهدین» دیده نمی‌شود. مثلاً در کجای عهدین دیده می‌شود که اگر گرسنه از روی اضطرار به کسی که ماده غذایی دارد مراجعه کرد و او حاضر نشد غذا را بدهد یا بفروشد، در این هنگام با او گلاویز شد و صاحب ماده غذایی کشته شد، خورش هدر است. و اگر گرسنه کشته شد، مظلوم است و خورش به گردن صاحب ماده غذایی.

اینک متن مسئله: «قال العلامة الحلبي: و لو وجد طعام الغنير، فان كان صاحبه مضطراً فهو اولی. و لو كان يخاف الاضطرار فال مضطرا اولی، فان لم يكن له ثمن، و جب علی المالك بذله. فان منعه، غضبه. فان دفعه، جاز قتل المالك فی الدفع...» (التقواعد - كتاب الاطعمة والاشربة - ج ۲ / ۱۶، چاپ ۱۳۲۹ ق. و شیخ طوسی: «المبسوط» - ج ۶ / ۲۸۶، چاپ تهران. و محقق حلّی: «شرایع» ۲۳۸، چاپ ۱۳۱۱ ق. و ملا احمد نراقی: «مستندالشیعه» - ج ۲ / ۳۹۷، چاپ ۱۳۷۱. و سید ابوالحسن اصفهانی «وسيلة النجاة»، ج ۲ / ۱۸۹ و...» و روشن است که این حکم را می‌توان - با تنقیح مناط - تعمیم داد، و صدها حکم و حرکت و حماسه و تکلیف اجتماعی دیگر.

[۲۷]. لازم است توضیح داده شود که پیامبر مالکیت شخصی را در حدودی که مزاحم مصالح اجتماعی نباشد تجویز می‌کرد. و به همین جهت بود که «ربا» و «احتکار» را صریحاً نهی فرمود. و هرگونه روابط انسانی را با مواد طبیعی یا با

انسان دیگر که موجب ضرر و اضرار باشد با قانون «لاضرر»، منع کرد. بدین سان مالکیت شخصی در اسلام محدود است. اما برده‌داری را پیامبر اسلام، به جهت ریشه عمیقی که در اقتصاد و اجتماع آن روز داشت تدریجاً ریشه کن می‌کرد، و حتی بخشی از زکات را ویژه آزاد کردن بندگان ساخت. (قرآن کریم. سوره ۲، آیه ۱۷۷ و...) و از سوی دیگر هنگامی که مکه را گشود، حتی يك تن را به بردگی نستاند. و بدین گونه، این قدیمیترین و محکمترین سنت را که می‌گفت، قوم پیروز می‌تواند ملت مغلوب را برده کند، از میان برد. حتی پیامبر در پاسخ اعرابی که گفت: «به من کاری بیاموز که به هشتم رساند» فرمود: «یا خود بنده آزاد کن، یا در آزاد شدن بنده‌ای کمک کن» (کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۴۶۷). نیز علی «ع» از گرفتن اسیر منع کرد. (← دائرةالمعارف الاسلامیه، ذیل «علی بن ابیطالب»). و اصولاً فرقی بین بنده و آزاد قایل نبود و بدین سان فلسفه بردگی را بوج ساخت. نیز ← توضیح ۱۸ و ۲۸.

[۲۸]. هیچ دلیلی بر چنین مطلبی در قرآن و سایر منابع اسلامی دیده نمی‌شود. پیامبر اکرم ما وعده آمدن رستاخیز را با عبارات مختلفی داده است. و از آن جهت که فرارسیدن رستاخیز برای همیشه مجهول است، جز در علم الهی، برخی از آیات قرآن (سوره ۴۲، آیه ۱۷) به این مضمون است که «شاید رستاخیز نزدیک باشد». و این جمله در مقام تهدید و تحریک به فضیلت و ایمان و کسب توشه این راه است. در سوره ۷، آیه ۱۸۷، صریحاً گفته شده است: «علم قیامت» نزد خداوند است.

[۲۸]. برای کسی که بایند تحقیقهای راستین و حقیقتهای تاریخ است، در شناخت واقعیات زندگی این خلیفه، و اطلاعات او از اسلام و قرآن و حدیث و قضاء و سایر اصول اسلامی، خواندن جلد ششم کتاب «الغدیر» - که فقط بر اساس مآخذ و متون موثق و مشهور اهل سنت تألیف یافته است - ضروری است.

[۲۹]. آنچه از تواریخ استنباط می‌شود این است که این قبیله‌ها، محمد را به پیامبری می‌شناختند، و به دین او می‌گرویدند، آنگاه با حماسه «توحید» و برادری اسلامی، در راه نشر آرمانهای اسلام، به پا می‌خاستند و محمد را تا سرحد از دست دادن جان، یاری می‌کردند. مؤلف خود در صفحات بعد به این مطلب اشاره می‌کند. و از فیلسوف تاریخ ابن‌خلدون نیز نقل می‌کند: «اگر شور و حرارت دینی که پیامبر

۲۳

۲۴

۲۵



به بدویان تلقین کرد نمی بود، ایشان قادر نبودند، دولت مقتدری ایجاد کنند.»

۲۶ [۲۹]. در اینجا مؤلف محترم دچار اشتباه شده است. موضوعی را که بدان اشاره می کند، «فروش آب» نبوده، بلکه تهیه آب بوده است برای زائران کعبه و بذل آن. «سقایات حاج» از چاه زمزم (که پس از مدت ها که از خاک پر و ناپیداشده بود، به وسیله عبدالمطلب حفر و تعمیر شد ← «الرَّوْضُ الْأَنْفُ سَهْلِي») در دست عباس بود. و چنین بود که آب را از چند روز پیش تهیه می کردند، و در مشکها می ریختند، و در چادرها می گذاشتند، تا حجاج را سقایات کنند و در رفاه قرار دهند. و این سقایات (آب دادن) در دست عباس بود و از مفاخر او، که قرآن (سوره ۹، آیه ۱۹: «اجعلتم سقایة الحاج و...») بدان اشاره می کند (← تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴ - ۱۵، و ابوالفتوح، ج ۲، ص ۵۶۵). چون مؤلف محترم دارای نظر مادی و اقتصادی است، نوع مسائل را از همین زاویه می بیند، و به فرازهای دیگر توجه نمی دارد.

۲۷ [۳۰]. ← تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۰، چاپ بیروت (۱۳۷۹ق).

۲۸ [۳۰]. خوانندگان، این سخن مؤلف را در نظر داشته باشند بخصوص در مورد بردگی و برده داری، که چون از سنن قطعی و از طرق مهم بازرگانی آن روز جزیره العرب بود، پیامبر می نگریست که «مخالفت به ناگاه» با آن، محال است و لغو آتی و فوری آن عملی نیست. از این رو به اصل تدریج و به اصطلاح «لطایف الحیل» - مصالحه عقلایی، به تعبیر مؤلف - متوسل شد، و به مرور اساس آن را برشوراند. او آزاد کردن برده را از مهمترین خیرات و عبادات شمرد، و جزو کفارات ترك روزه قرار داد، و راه وصول به بهشت شناخت (← توضیح ۲۲). و با احکام فقهی «ام ولد» راه دیگری برای از بین رفتن بردگی بگشود، همین طور «مکاتبه» در ققه و ... و خود در برخی از جنگها ابداً برده نگرفت. و این سخن پیامبر معروف است که فرمود: «شر الناس من باع الناس.»

مهمتر از همه چنانکه یاد شد. مقداری از «زکات» و درآمد بیت المال را به خریدن و آزاد کردن بردگان اختصاص داد. و بلال حبشی را - چنانکه خود مؤلف پس از این می گوید - که برده بود، مؤذن مرکز اسلام (مدینه) کرد، که همه رجال و شخصیتها و افراد شهر موظف بودند به صرف اعلام بلال، دست از کار بکشند و به

مسجد بیابند و در مراسم نماز حاضر شوند.

بعدها نیز به وسیله تعالیم ائمه (برخلاف دستگاههای خلافت که جزاسمی از اسلام نداشتند) موضوع بردگی کاملاً تحلیل رفت. و بردگان بسیاری به دست ائمه و از جمله امام چهارم علی بن الحسین زین العابدین «ع» - آزاد شدند. و امام علی بن موسی الرضا «ع»، با همه غلامان خود، بر سر یک سفره غذا می خورد. و تا یکایک آنان نمی آمدند و برخوان نمی نشستند، دست به خوراک نمی زد (← کتاب منتهی الآمال، باب دهم). و حتی ائمه خود، با کنیزان ازدواج می کردند و شخصیت آنان را تا این حد بالا می آوردند. بدین گونه مادران برخی از ائمه از جمله امام مهدی «ع» - از کنیزان بودند. و این از مهمترین اصول بود برای ترفیع شخصیت زن و رفع و محو تمایز و آثار بردگی. نیز ابن ابی الحدید نقل می کند که «روزی دو زن یکی آزاد و دیگری کنیز، نزد علی آمدند تا حق خود را از بیت المال بگیرند، علی به هر دو، به اندازه مساوی مال و خوراک داد. زن آزاد، اعتراض کرد، گفت: من از عربم و آزاد و او از موالی است و کنیز. علی فرمود: از نظر من فرق نمی کند.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۲/۲۰۰-۲۰۱).

۳۹ [۳۱]. حقوق اجتماعی این گروهها کاملاً یکسان نبود؛ مخصوصاً در مورد بیت پرستان

۳۱ و ۳۰ [۳۱]. اگر منظور از مساوات اجتماعی واقعی این باشد که افراد جامعه از نظر اقتصادی دارای موقعیت یکسانی باشند، البته این امر، در صدر اسلام، آن هم در جامعه عرب عملی نبوده است (و تا کنون هم در جایی دیده نشده است که به طور واقع عمل شده باشد - بلکه واقعی ترین و وسیعترین مقدار عملی شده اش تنها در کردار علی دیده شده است و بس)، لیکن جوهر تعلیمات اسلام، نافی این برابری نیست. بلکه مؤید آن نیز هست، چنانکه در رفتار حقوقی و مالی پیامبر و علی این امر مشهود است. نیز از پیامبر روایت شده است که: «مهدی» مال را میان مردم بالسویه تقسیم کند (← «بحار الانوار» ج ۷۸/۵۱، نیز «مسند احمد حنبل» - به نقل «منتخب الاثر»). از اینجا معلوم می شود که آرمان واقعی اسلام، همان مساوات کامل است.

۳۲ [۳۲]. باید در اینجا میان آرمان بانی اسلام، و جریان سیستم خلافت پس از پیغمبر، جداً تفکیک به عمل آید. تنها نجات و اتحاد عربستان هدف اسلام و پیامبر نبود، بلکه پیامبر طبق آیه ۲۸ سوره ۳۴: «وما ارسلناک الا کافه للناس...» و آیه ۱۰۷ سوره ۲۱

«وما ارسلناك الا رحمة للعالمين»، و آیاتی دیگر برای همهٔ خلیقها و بر همهٔ تسوده‌ها مبعوث بوده است. تنها تعلقی که عربستان به پیامبر اسلام دارد این است که وطن و برآمدگاه او است. اینها مطالبی است که جای به جای به آن برمی‌خوریم و می‌بینیم که، مؤلف محترم در این باره‌ها دقت کافی نکرده است و نتیجه‌ای صحیح و قابل قبول عرضه نمی‌کند. چند سطر بعد می‌گوید: «بعدها در عهد نخستین خلفای طایفهٔ اشراف جدید... را تشکیل دادند که پس از فتوحات عرب به فتودال تبدیل یافتند» این موضوع را نیز بارها تکرار کرده است.

در اینجا باید یادآور شویم که مرام اصیل اسلام بعد از پیامبر، درهم ریخت. و خلفا - بخصوص از عثمان به بعد - دین را به صورت دستاویز فرمانروایی، و خلافت را به صورت سلطنت در آوردند. علی «ع» در دورهٔ پنج سال خلافت خود، بسیار کوشید تا شکل اصلی اسلام را - بخصوص از نظر مسائل حقوقی و مساوات اجتماعی - بازگرداند و در نخستین سخنرانی خویش، همهٔ بخششهای غاصبانه و اقطاع عثمان را لغو کرد و مال مردم شناخت. دکتر طه حسین نیز - در کتاب «مرآة الاسلام» - بدین بخششهای نامشروع عثمان اشاره می‌کند، و همین‌گونه فرید و جدی در دائرة المعارف مصر. به گفتهٔ يك نویسندهٔ خارجی: «۲۵ سال پس از رحلت پیامبر، علی پیشوای مسلمین گردید. در ظرف این ۲۵ سال، همه چیز تغییر کرده بود. مسلمین عربستان دیگر آن قهرمانانی نبودند که جان خود را در راه پیروزی پیغمبر فدا می‌کردند. امروز مشتهیات انسانی تحریک شده و روح نفع‌جویی و کامرانی غلبه داشت، نه روح جنگ و جهاد. در مدینه و مکه و در سراسر عربستان، هجوم همه به جانب زر بود. از سوی دیگر، هنگامی که در رأس حکومت اسلام، يك مرد دولتمند صراف قرار داشت، چگونه ممکن بود وضع غیر از این باشد؟ عثمان ثروت هنگفتی برای وراثت به جای گذاشت. «افراط در لذت و عشرت نیز، بر میل پولپرستی مردم مزید گردیده بود. در سالهای اخیر زندگانی پیغمبر، کلیهٔ نوشابه‌های الکلی، در سراسر عربستان نایاب شده بود، اما در زمان خلافت عثمان، بساط میگساری و شرابخوری دوباره گسترده شد. «چطور زرناب مبدل به عیار قلب گردیده؟» این پرسشی بود که علی، در ساعتی که زمام امور اسلام را به دست گرفت از خود کرد. و با اندوه و اضطراب با خود می‌اندیشید: آیا خواهد توانست جریان اوضاع را تغییر داده، و این امپراتوری را که بدو سپرده

۱- وی، از اموال عمومی، در يك دهله، ۳'۹۶۵'۰۰۰ دینار، به مردان حکم و پنج تن دیگر بخشید. در دهلهٔ دیگر، ۹۶'۲۷۵'۰۰۰ درهم به اوسفیان - پدر معاویه - و طلحه و زبیر هشت نفر دیگر داد. خود در يك قلم، ۳۵۰'۰۰۰ دینار و در قلمی دیگر ۳۵'۵۰۰'۰۰۰ درهم برداشت کرد. (—الندیر، ۲۸۲/۸).

شده، دوباره، به سنن و شعائر مقدس عصر پیغمبر بازگرداند؟... نه تنها شجاعت و مردانگی و جان نثاری و فداکاری رخت بر بسته بود، بلکه حسن نیت و صداقت نیز دیگر کیمیا شده بود. این بود پرده غم انگیزی از اوضاع عربستان، هنگامی که علی زمام امور خلافت را به دست گرفت. «و خود یکی از رموز و فواید و حکم صلح امام حسن با معاویه همین بود که با شروطی که کرد (و معاویه آنها را زیر پا گذاشت) به جامعه فهماند که معاویه خلیفه نیست و خلافت نمی کند، بلکه حکومت می کند، زیرا خلیفه پیامبر باید متعهد باشد و معاویه نبود. باری تشکیل این قشر بالا و طبقه اشراف، امری اسلامی نیست بلکه ضد اسلام و تعالیم اسلام است، چنانکه مؤلف گاه بدان اشاره می کند و می گوید، محمد چنین نمی خواست و طالب مساوات بود.

[۳۲]. در پیش اشاره کردیم، که اسلام از آغاز دینی نو و مستقل بود. حنفا بر فرض ثبوت تاریخیشان، دارای دین و مکتبی متشکل و جمعی فراهم نبودند، بلکه شماری چند بودند که (گسیخته از هم) توحیدی بیطرفانه داشتند، در صورتی که حضرت محمد (ص) نهضتی انقلابی را پیشنهاد کرد و اخلاق و حقوق و اقتصاد و فلسفای کامل و نوین آورد. نیز - توضیح ۱۰

۳۳

[۳۲]. همین که پیامبر را به پیامبری نشناسند، خود اختلافی دینی است.

۳۴

[۳۲، پانوشت]. یعنی: «می یابی که سختترین دشمن مسلمین یهود و مشرکانند، و نزدیکتر به آنان مسیحیان، چون در میان مسیحیان دانشمندان دینی و راهبانند. و اینان غرور به خرج نهند». چنانکه از مضمون آیه دانسته می شود، مطلب با استنباط مؤلف اندکی فرق دارد. قرآن می گوید چون در میان نصاری، عالمانی از خود - خواهی رسته هستند، از این رو به ارزش اسلام مذعنند و پیروان خود را از دشمنی با مسلمین بر حذر می دارند. اینان عالمان و راهبانی بودند که دور از خلق، سرگرم به عبادت بودند و منتظر موعود مسیح - در انجیل - یعنی محمد (احمد) که بیاید و جهان را به پاکی و خداشناسی بخواند. مؤلف خود در آغاز همین فصل، با اشاره به همین آیه در باره این گروه گفت: «حضرت محمد (ص) از این مسیحیان و بیابان نشینان دست از جهان شسته اطلاع داشته و از ایشان با احترام یاد می کند». و همین بیابان - نشینی و دست از جهان شستگی اینان بود که داعیه ریاست را در آنان کشته بود و

۳۵

بدون تکبر و خودخواهی، می‌توانستند، امت مسیح و دیگران را با نفوذ و توصیه خویش به گرویدن به محمد دعوت کنند. اکنون چنین صفا و نفس‌کشی در میان نیست.

[۳۴]. در این عهدنامه، ابتدا از محمد، به‌عنوان «رسول‌الله» یاد شده بود، ولی پس از مخالفت راهزنان و مشرکان مکه، پیامبر، برای تسریع در ایجاد صلح حدیبیه، فرمود تا آن عنوان را از آن عهدنامه بخصوص بردارند.

[۳۶]. محمد «رئیس سیاسی» نبود، تا نام «ملک» بر خود نهد. او پیامبر و مربی روحانی و رسول و نجات‌دهنده و «مقصد» و «منجی» بود، نهایت دین او، دینی صرفاً اخروی و روحی و اخلاقی نبود، بلکه دینی کامل و جامع و زندگی‌ساز بود که به‌همه مسائل واقعیت ملموس نظر می‌افکند. و در مبانی سیاسی، اصولی خاص و سیستمی ویژه داشت و دارد. به‌گفته ژان ژاک روسو: «مذهب مقدس [یعنی عیسوی]، همواره از هیئت حاکمه جدا مانده است. و رابطه آن با دولت، اجباری نبوده است. حضرت محمد «ص»، نظریات صحیح داشت. و دستگاه سیاسی خود را خوب مرتب نمود. تا زمانی که طرز حکومت او، در میان خلفای وی باقی بود، حکومت دینی و دنیوی، شرعی و عرفی، یکی بود. و مملکت هم خوب اداره می‌شد، ولی همینکه اعراب ثروتمند و... شدند، تن‌آسا گشتند. و طوایف دیگر بر آنها چیره شدند. آن وقت، اختلاف بین دو قدرت [یعنی قدرت دینی و سیاسی]، دوباره شروع شد. اگر چه این اختلاف در مسلمانها به اندازه مسیحیها نیست، معینا وجود دارد. و در فرقه شیعه، محسوستر است.» (← قرار داد اجتماعی / ۱۹۵، چاپ سوم - تهران)<sup>۱</sup>.

[۳۶]. این نظر در مورد تعدد زوجات پیامبر درست است نه نظر بارتولد. پیامبری که برخاک می‌نشست و برالاع سوار می‌شد، و لباسی کم‌بهامی پوشید، و با فقیران غذای خود، و به‌گفته خود مؤلف (در چند سطر پیش): «زندگی وی ساده بود و با افراد معمولی فرقی نداشت»، چگونه به‌صورت رئیسی سیاسی درمی‌آمد و «وجود حرم را برای حفظ شایستگی خود ضروری می‌دانست»؟! اما مسئله تعدد زن (با آنکه می‌دانیم که اسلام آن را محدود کرد و در چهار-

J.-J. Rousseau: Contrat Social ou Principes du Droit Politique, P. 334. , Garnier Frères.

چوب قانون و عدالت و مقررات انسانی در آورد، چه پیش از ظهور اسلام، تعدد زوجات به نحو گسترده و بی‌مانعی، در میان عرب و ایرانیان و یهود - چنانکه مؤلف در فصل دوم تصریح می‌کند - شیوع داشت)، به طور کلی، که در مورد پیامبر تا نه زن و در مورد دیگران تا چهار زن جایز شمرده شده است، مسئله‌ای است که بر اساس خواص اقلیم و نیازهای متقابل جامعه و مزاج و حقوق فرد و عایله و تبعات هنگامی - مانند وقوع جنگ و... سوپرورش ایثار و سایر عللی که در اصل تجویز آن دخالت داشته است فرق می‌کند. و بیشتر اوقات ممکن است این تجویز، به عنوان ثانوی فقهی، منع یا محدود شود. البته عمل برخی از مردم - که نوعاً بدون رعایت شرایط خاص تکلیف، کاری انجام می‌دهند - حجت حکم اسلامی نیست. حقوق اسلام بر اساس حقها و رعایتهای انسانی، همواره به‌مدد «عناوین ثانویه» شکل عملی خویش را عرضه می‌دارد. در اینجا مناسب است که مقداری از نوشته دقیق دانشمند محترم آقای مرتضی مطهری را بیاوریم، تا در آن دقت شود:

« پیغمبر در ده سال آخر عمر خود که در مدینه می‌زیست و دوره پر جوش و فعالیت عمر خود را در این ده ساله آخر طی کرد، زنان متعدد گرفت. و همین جهت زمینه شده است که مخالفین وی تبلیغاتی علیه او بکنند و او را مردی شهوتران و شهوت پرست بخوانند.

« پیغمبر تا ۲۵ سالگی زن نگرفت. در ۲۵ سالگی به تقاضای زنی بیوه به نام «خدیجه» که قبلاً دوشوهر کرده بود و ۱۵ سال از خودش بزرگتر بود و زنی متمکن و ثروتمند بود، با او ازدواج کرد و از او پدر فرزندان شد.

« در حدود ۲۵ سال با این زن زندگی کرد و سپس آن زن مرد. مردان این زن مصادف بود با سالهای آخر اقامت پیغمبر در مکه. بعد از مدتی بسایک زن بیوه دیگر به نام «سوده» در مکه ازدواج کرد و در همان وقت بود که «عایشه» را نیز عقد بست و پس از چند سال در مدینه با وی زفاف کرد. زفاف پیغمبر در آن وقت به اصرار خاندان عایشه بود. و با اینکه پیغمبر عذر آورد که فعلاً تمکن مالی ندارم پذیرفته نشد. و ابو بکر پدر عایشه، مقداری از مال خویش به پیغمبر داد که صرف عروسی بشود. تنها دختری که پیغمبر با او ازدواج کرد عایشه بود. و این یکی از اموری بود که عایشه بدان می‌باید و به سایر زنان پیغمبر مباحات می‌کرد. همچنانکه زیباترین زنان پیغمبر نیز او بود.

« زنان دیگری که پیغمبر گرفت به استثنای سوده، همه بعد از عایشه بودند و همه اینها بیوه زن و غالباً بزرگسال و دارای فرزندان جوان و برومند بودند، و عدد آنها به ۹ نفر رسید. پیغمبر رعایت حق و نوبت همه را در کمال دقت و عدالت می‌کرد.

زنانی که پیغمبر می‌گرفت معمولاً زنان بی‌سرپرستی بودند که یا شوهرشان مثلاً در یکی از غزوات شهید شده بود و بی‌سرپرست مانده بودند - و شاید اگر پیغمبر با آنها ازدواج نمی‌کرد برای همیشه بی‌شوهر می‌ماندند - و یا از اسرای جنگی بودند و در خانه پیغمبر بانهایت احترام زندگی می‌کردند.

«پس پیغمبر تا ۲۵ سالگی بدون زن زندگی کرد، و ۲۵ سال هم بایک زن کهنسال که ۱۵ سال از خودش بزرگتر بود بهسر برد. و در تمام این مدت هیچ کس ندید که پیغمبر کمترین عنایتی بهزن دیگر کرده باشد. در دوره دهساله مدینه هم اگر پیغمبر غیر از عایشه جوان و زیبای زن نمی‌گرفت، جای این بود که برخی بدگمان شوند و بگویند، پیغمبر آخر عمر خود را بهخوشی و عیش گذراند. و حقیقاً اگر دنبال عیاشی بود تمام وقت خود را بازن زیبای خود می‌گذراند و در راه روی دیگران می‌بست و اگر ماه حلقه به درمی‌کوفت جواش می‌کرد. اما پیغمبر برعکس باعقد بستن چندین زن بیوه و کهنسال کاری کرد که در نه‌شبان‌روز فقط یک‌شبان‌روز نوبت بهزن جوان و زیبایش می‌رسید. کسانی که زنان متعدد دارند اگر بین این‌زنها از لحاظ جوانی و زیبایی اختلاف باشد، یا رعایت نوبت و عدالت نمی‌کنند، و یا اگر رعایت کنند تعدد زنها را بزرگترین مایه بهم خوردن عیش و خوشی خود می‌دانند.

«از این خصوصیات به‌طور وضوح می‌توان فهمید که تعدد ازدواج‌های پیغمبر که در دهساله مدینه واقع شد، و هنگامی بود که اسلام در حال گسترش بود، و پیغمبر به انواع وسائل جلب و تحیب قلوب دست می‌زد، مبانی اجتماعی داشته‌نه‌مبنای جنسی. پیغمبر حرمسرای از زیارویان تشکیل نداد تا جای این اتهامات باشد. این ازدواج‌های متعدد بیش از آنکه برای پیغمبر جنبه کامرانی داشته باشد، ناکامیها و محرومیت‌ها همراه داشته‌است، خصوصاً اگر به‌این نکته توجه داشته باشیم که همه اینها از ۵۵ سالگی به بعد یعنی دوره کهولت پیغمبر بوده... به‌علاوه این ازدواج‌ها در وقتی بوده که سرگرمیها و مشاغل پیغمبر فوق‌العاده زیاد بوده و معمولاً هنگامی که آدمی سرگرمیها و مشاغل زیادتری دارد و فعالیت‌های اجتماعی بیشتری انجام می‌دهد، از توجهش به امور جنسی کاسته می‌گردد.

«گذشته از همه اینها به‌نص قرآن کریم (و شهادت قطعی تاریخ، آن حضرت و گروهی از مؤمنین، در حدود دوثلث شب، و گاهی نیمی از شب، و گاهی يك ثلث شب را در حال نماز و نیاز و عبادت و دعا و تلاوت قرآن کریم می‌گذرانند، و با

در نظر گرفتن اینکه بیشتر شبها را بازنانی به سر می برد که فقط جنبه انجام وظیفه داشت، چه فرصتی برای پیغمبر باقی می ماند که به عیش و شهو ترانی بگذرانند؟ خود همین عایشه مکرر نقل می کند که همینکه مرا خواب می ربود، پیغمبر آهسته از پهلو من حرکت می کرد و تنها به گوشه ای از اطاق و یا به مسجد می رفت، و یا می رفت به بیع و غرق در حالات مخصوص خود می شد. گاهی که به جستجو می پرداختم او را در حال سجود، و یار کوع، و یا قنوت می یافتم.

«در صفحه ۱۶ همین کتاب<sup>۱</sup> به مناسبت اینکه می خواهد رشک و حسادت عایشه را نسبت به سایر زنها بیان کند، داستانی از «مسند احمد» از زبان عایشه نقل می کند. عایشه می گوید: «يك شب که نوبت من بود پیغمبر همینکه خواست بخوابد، جامه و کفشهایش را در پایین پای خود نهاد. سپس که سر به بستر گذاشت، همینکه کمی گذشت، گمان برد که مرا خواب ربوده، آهسته حرکت کرد و عباي خود را پوشید و کفشهایش را به پا کرد و در را باز کرد و بیرون رفت و در را آهسته بست. من هم فوراً حرکت کردم و جامه پوشیدم و راه افتادم بینم کجا می رود؟ دیدم به بیع رفت و ایستاد و مدت درازی در همان حال بود. بعد سه بار دستها را به طرف آسمان بلند کرد.» (راهنمای کتاب - سال چهارم، شماره نهم - صفحات ۸۹۴ تا ۹۰۱).

[۳۶]. تعبیر مؤلف، در اصل، «عده ای نامحدود» است و صحیح نیست. نیز این آیه دارای معنایی که مؤلف محترم مدعی است نیست. زیرا روشن است که «ملك یمین» داخل در مقوله «تعدد زوجات» - به معنای اصطلاحی آن - نیست. نیز ملك یمین چیزی است که اغلب ممکن بوده که موضوعاً منتفی باشد. علاوه بر این، ملك یمین اختصاص به پیامبر ندارد و برای هر کس هست. بلکه پیامبر - چنانکه مشهور است - تا نه زن - آن هم به همان علتی که مؤلف یاد آور شده - می توانسته است بگیرد نه بیشتر. نیز در مورد تعدد زوجات پیامبر، باید دانست که به خاطر اهمیت بسزایی که مسئله «مصاهرت» در آن روزگار داشته (که هر کس از قبیله ای زن می ستاند در حمایت کامل آن قبیله بود)، محمد «ص» بدان امر اقدام کرد. و خود را بدین طریق با قبایل چندی پیوند داد، تا در راه نشر اسلام، نه تنها با اومخالفت و دشمنی نکنند، بلکه حمایت او را وظیفه قبیله ای خویش نیز بدانند.

پس - در اینجا - حق به جانب مؤلف است که می گوید: «انگیزه ازدواج

۳۹

۱- مقصود کتاب «احادیث عائشة ام المؤمنین» تألیف استاد مرتضی المکری است.



وی با عایشه، دختر ابوبکر، و حفصه، دختر عمر، و بعدها ام حبیبه، دختر ابوسقیان، و جز آنان غیر از این نبود که می‌خواست با هم‌زمان و یا متحدانی که اتحاد با ایشان ضروری بود، روابط شخصی خویش را - با پیوند ازدواج - استوارتر سازد.» (متن، ص ۳۶) نیز - توضیح ۳۸.

۴۵ [۳۶]. بلکه رجلی دینی و الهی که با سیاست نیز سروکار دارد و سیاست (بمعنای صحیح آن) و رسیدگی به همه مسائل اجتماع و انسان، جزء دین اوست.

۴۹ [۳۷]. ابتدا چنین نیست و واقعیت تاریخ اسلام درست بر خلاف این نظر است. زیرا پیامبر در موارد بسیاری، علی را به‌عنوان «وصی» و «خليفة» خویش معین کرده بود، از جمله در حدیث «بدء الدعوة» - (غدير ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۹، از چاپ بيروت، و ماخذ اهل سنت در این کتاب). و در همین سفر حج آخرین خویش (حجج‌الوداع) نیز، در محل «غدير خم» در «جحفه»، علی را جانشین خود قرار داد. و بنا بر حدیث متواتر: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم والي من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله...» علی را به امامت و ولایت و خلافت منصوب کرد. پس پیامبر برای پس از خویش، دستوری صریح (نص غدير) باقی گذاشته بود. حتی فیلسوف معروف اسلام ابن سینا که می‌گوید «والثعنين بالنص اصوب»، یعنی «تعیین کردن جانشین با بیان صریح به‌صواب‌دید نزدیکتر است» (و این سخن را پس از این مقدمه می‌گوید که لازم است سنت‌گذار «پیامبر» برای باقی ماندن سنت خویش، پس از مرگ خود، فکری کرده باشد و جز این نتواند بود)، نظر به همین

۱- این حدیث در کتاب «الغدير» از ۱۱۵ تن از اصحاب (از طرق اهل سنت)، و ۸۴ تن از تابعان، و ۳۶۱ تن از علمای اهل سنت نقل شده است. (ج ۱، ص ۹ تا ۱۵، از چاپ بيروت، نیز مجلدات حدیث غدير «عقبات» و این فوق حدواتر (ثبوت قطعی) است. و در مستدرکات «الغدير» یعنی تحقیقات بعدی علامه مؤلف، به‌شمار این روایان، از صحابه و طبقات بعدی، پی افزوده شده است، که در چاپ نهایی «الغدير» نموده خواهد شد.

حدیث متواتر، یعنی حدیث قطعی و ثابت و غیر قابل انکار (و به‌تعمیر ابن حزم: حدیثی که مخالفت با آن جایز نیست و حرام است - المحلی؛ مسئله عدم جواز بیع‌الماء). علمای اهل سنت، برخی حدیثی را که ۸ نفر از صحابه روایت کرده باشند متواتر می‌دانند (مانند ابن حجر - المصنف/۱۳). برخی روایت ۴ نفر از صحابه را متواتر می‌دانند (ابن حزم - المحلی). ابن کثیر دمشق، حدیثی را که علی «ع» روایت کرده است، آنگاه ۱۲ نفر از صحابه از علی، روایت کرده‌اند متواتر می‌داند (تاریخ ابن کثیر، ۲/۲۸۹). جلال‌الدین سیوطی می‌گوید: «بهترین نظر درباره حدیث متواتر، این است که ۱۵ راوی داشته باشد.» (الغنية سيوطي ۱۶/۱) با این حساب، باید دانست که «حدیث غدير» - در روایت صاحب‌الغدير - ۱۱۵ نفر راوی صحابی از طرق اهل سنت دارد. و این چندین برابر حد تواتر است (نیز - «الغدير»، ج ۱/۳۱۴-۳۲۲؛ فصل «محاكمة حول سند الحدیث»).

نص غدیر دارد و در حقیقت، نص غدیر، را اثبات می‌کند، وگرنه لازم آید که پیامبر را به ترك «اصوب» منسوب کند، و چنین کاری را مسلمانی عادی نکند، تا چه رسد به فیلسوف اسلام. (← الهیات «شفا» فصل ۳، از مقاله دهم).

در اینجا مناسب است به یادها آوریم که دانشمند بزرگ و مشهور، ابوریحان - محمد بن احمد بیرونی (م. ۴۴۰ هـ ق) نیز در کتاب متقن خویش «الآثار الباقیه عن القرون الخالیه» ضمن سخن درباره ایام ماههای «عربی - اسلامی» و بیان وقایع و حوادثی که در آنها روی داده است، «واقعه غدیر» را ثبت می‌کند. این دانشمند در مورد روزهای ماه ذیحجه می‌گوید: «روز هیجدهم، غدیر خم نام دارد. این نام منزلی است که پیامبر، علیه السلام، هنگام بازگشت از حجة لوداع در آنجا فرود آمد و جهاز و رحل شتران را گرد آورد و بازوی علی بن ابیطالب را گرفته و بر فراز آنها رفت و گفت: «ایها الناس! الست اولی بکم من انفسکم؟» قالوا: بلی. قال: «فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من اخذله، و ادرا الحق معه حیثما دار». یعنی: «ای مردم؟ آیا من از خود شما به شما [در سرپرستی و لزوم اطاعت] سزاوارتر و اولی نیستم؟» مردم گفتند: چرا. پیامبر گفت: «پس هر کس من مولای اویم و اولی به تصرفم در همه شئون مادی و معنوی او، علی نیز مولای او و اولی به اوست. خداوند! دوست بدار آنکه را به ولای علی در آید (و علی را مولای خویش گیرد) و دشمن بدار آنکه را با علی دشمنی کند. یاری کن یار علی را، و بی یاورگذار آن کس که علی را بی یاور گذارد. و حق را برگرد وجود علی بچرخان بهر سان که علی باشد.» سپس بیرونی گوید: «روایت کرده اند که آنگاه پیامبر سر خود را به آسمان بلند کرد و سه بار گفت: «اللهم هل بلغت»، یعنی: خداوند آیا تبلیغ کردم؟» اکنون (با قطع نظر از صدها مأخذ دیگر از سنی و شیعه - که برای واقعه غدیر هست) می‌دانیم که مغزی ریاضی و دانشمندی دقیق و تأمل‌گرای و حکیمی فرزانه چون ابوریحان، تا واقعه‌ای قطعی و حتمی و ثابت و مسلم نباشد به چنین قاطعیت در کتاب «آثار باقیه» خویش ثبتش نمی‌کند و به دست آیندگانش نمی‌سپارد. (← «الآثار الباقیه» / ۳۳۴، از چاپ لایپزیک - ۱۹۲۳)

### تذکار

از اینجا به بعد، تعداد عمده‌ای از این توضیحات، به تشیع و تاریخ و معارف آن مربوط خواهد بود. توضیح اینکه، این مذهب، همواره مورد هجوم بوده است، هم از داخل اسلام، هم از خارج آن. اما از

داخل بدان علت، که زمامداران هیچگاه نمی‌خواستند، حقیقت این مذهب، که شورشی تکلیفی علیه ستم است، توده‌ها را معلوم‌گردد و بر شورانند. اما از خارج اسلام، بدان علت که مطلعان مذاهب و ملل دیگر خوب می‌فهمیدند که اگر جوهر زندگی‌ساز این مذهب، شناخته شود، به تعبیر جرج جرداق: «جماهیر ملل بدان روی می‌آورند» و اگر شعله‌ی حماسه‌ی شیعه، و چکاد آفتاب‌گرفته و خون‌بنیاد آن، در جهان درگیرد و سرکشد، در سراسر عالم، نسلها و نسلها و توده‌ها و توده‌ها را به‌خویش جلب کند، و از هر قید و بند و ذلت و بندگی برهاند. از این رو با شناخت آن، مبارزه می‌شد.<sup>۱</sup> و در حقیقت علت مخالفت با تشیع اصیل (در هر دو قلمرو: داخل اقالیم اسلام و خارج آن) از نظر جوهر یکی است و آن این است که جوهر مذهبی که حماسه در آن عبادت است و شورش تکلیف، شناخته نگردد. از این روست مثلاً که معاویه از نشر فضایل علی «ع» - که در حقیقت عامل انتشار تشیع است - جلوگیری می‌کند (از داخل اسلام) و ابی‌لامنس کشیش بلژیکی، می‌آید و کتابی در تعریف معاویه و یزید می‌نویسد (از خارج اسلام)، تا در قلمرو مسیحیت، چنین وانمود کند که بهترین تربیت شده‌های اسلام معاویه و حجاج بن یوسف ثقفی‌اند، تا بدین گونه کسی به اسلام رغبت نکند. (با اشتباهات و خلاف واقع نویسیهای وحشتناکی که در دایرة‌المعارف اسلام، از ابی‌لامنس... در باره شیعه درج شده است.) اما غافل از اینکه حقیقت، همچون خورشید، سرانجام می‌تابد.

بدین گونه در قلمرو اسلام‌شناسی و مستشرقان نیز متأسفانه، گاه به علت نداشتن مآخذ و اطلاعات کافی و گاه از سر غرضورزی - چنانکه در یزیدآوری آغاز کتاب اشاره شد - نسبت به حقایق مذهب حماسی

۱- حتی، تشیع را «کفر» خوانده، و دهها نویسنده و آرواره‌گوی مزدور و حقیقت‌کش، آنچه خواستند و مأمور بودند درباره آن گفتند و انتشار دادند، در گذشته، از جمله، خواجه نظام‌الملک - قلم در دست متمصب - برای حفظ دستگاه سلجوقی، شورشیان آزاده را بدین و ملحد گفت. در این باره خود مؤلف گوید:

«بهشتهای شیعه، عبارت بود از کوشش برای استقرار امامت «حقیقی» علویان، و نجات دین «مصفا» از ناپاکی، به صورتی که در صدر اسلام بوده، و گرایش به حکومت روحانی - حکومتی که در نظر مردمان کمال مطلوب هدل و آسایش تصویر می‌شد و در جهت مخالف دولت غیر روحانی (فئودالی) خلافت قرار داشته است. این همان «کفر آشکاری» بوده که یکی از علمای اجتماع، آن را یکی از ویژگیهای بهشتهای خلق و جنبشهای مخالف دستگاه حاکمه فئودالیزم شمرده است.» (متن، ص ۲۷۵).

و هنگامی که حسن سوم (بیره کیا بزرگ امید) سر برآه می‌شود، یعنی حاضر می‌شود که نام خلیفه عباسی (الناصر) را در خطبه بیاورد، او و روستایان زماش را نومسلمان می‌خوانند (متن، ص ۳۱۹). فتأمل در معنی سربراهی!

شیعه، تقصیرهای بسیار رفته است. و دهها تن در کتابهایی که راجع به شیعه، یا اسلام، یا مذاهب شرق نوشته‌اند، یا در دایرةالمعارفها، در ذکر شیعه، مطالبی چنان برخلاف واقعیت و دور از حقیقت گفته‌اند که به هیچ وجه قابل چشمپوشی نیست. و اینان بسیارند، مثلاً بلژیکی مذکور با لامنس دشمن مُثَلِ عَلِیای انسانی و مروج آدمکشانی چون حججاج، که متأسفانه، در دایرةالمعارف اسلام نیز، مطالبی سخیف، واغلاطی جدی، و اظهاراتی ضد واقعیت تاریخ، از وی، درباره شیعه، درج کرده‌اند. از کسانی که اخیراً به قلم ناساموئی و نوشته‌های کین توزانه وی پی برده است، نویسنده کتاب «الامام علی، صوت العدالة الانسانیة» است.

اکنون، برای تأیید مسئله مطروح، سخن ادوارد براون و خود مؤلف (پطروشفسکی) را می‌آوریم:

ادوارد براون می‌گوید: «هنوز در هیچیک از زبانهای اروپایی تألیفی مشروح، و کافی، و قابل وثوق، درباره مذهب شیعه در دست نداریم.»  
*E. G. Browne A Literary history of persia, P. 418*  
 پطروشفسکی - پس از نقل سخن براون - گوید «تاریخ شیعه را محققان خیلی کمتر از تاریخ مذاهب سنی مورد مطالعه قرار داده‌اند.»  
 (متن، ص ۲۵۷)

در این صورت، آنچه در این توضیحات باز عایت اختصار می‌آوریم، وظایفای است علمی - و هم انسانی و اجتماعی و تاریخی و اصلاحی - که صرف نظر از هر جهت دیگر، از انجام آن گزیری نیست. امید است که خواننده، به تار و پود این مکتب، که از چیست و برای چه؟ پی برد.

۴۳ و ۴۲ [۳۹]. استنباط مؤلف محترم، در آغاز این فصل، نادرست است. اینک به نکاتی که لازم است تذکر داده شود اشاره می‌کنیم:

۱ - فوت پیامبر ناگهانی نبود. او در «حجة الوداع» - تقریباً سه ماه پیش از رحلتش - اعلام کرده بود که مرگش نزدیک شده است. به علاوه چند روز را سخت بیمار شده بود.

۲ - پس از فوت پیامبر، علی که خلافت دینی و اداره امور جامعه اسلام را بر حسب سفارشهای تعیینهای فراوان پیامبر، از جمله واقعه غدیر، تکلیف شرعی

و وظیفه اسلامی و حق الهی خویش می‌دانست، در آن لحظه به وظیفه آنی و معجل خود (کفن و دفن پیامبر) پرداخت. در چنین حالی، برخی از صحابه بسر سر خلافت و سلب حق دینی و مسلم علی (به تعبیر استاد عبدالفتاح عبدالقصد مصری، استاد دانشگاه اسکندریه، — کتاب الامام علی، ج ۱/ ۲۲۵، تألیف او) به نزاع برخاستند. ۳ — این سخن که هر دو طرف ابوبکر را به سمت رئیس جامعه اسلامی شناختند، خلاف واقعیات تاریخ اسلام است. بلکه خلافت ابوبکر از روی اجماع امت نبود. و افاضل صحابه در آن دخالت نداشتند و میان مهاجران و انصار سخت اختلاف شد و کار به مشاجره و شمشیر کشید. گروهی دیگر چون ابوسفیان اختلافات و داعیه‌های دیگر داشتند. نوعاً فضیلتی اصحاب، در جریان سقیفه، دخالت، یا موافقت نداشتند. در سقیفه، مقداد بن اسود کندی صحابی معروف را به هنگام دفاع از علی کتک زدند و سینه‌اش را شکستند. در همین جریان، سعد بن عبادة انصاری — رئیس خزرج — را کشتند و گفتند: شب هنگام، جنیان او را کشته‌اند؟ در این وضع تنها بیعت عمرو ابوعبیده جراح، حالت تمهید به خود گرفت. و عمر خود همین بیعت را بارها «فلته، کار حساب نشده» نامید (— الغدير ج ۷ ص ۷۹ و تمهید باقلانی، ص ۱۹۶ و...). و پس از این همه، این سؤال، که یکی از نویسندگان خارجی، به عبارتی که نقل می‌شود، ادا کرده است، همواره در متن لحظه‌ها، تکرار می‌شود: «آیا مشروع و قانونی و منطقی بود که جانشین پیغمبر بدون مشورت با دخترش فاطمه، و عموزاده و دامادش علی، که شجاعت بی‌همتای او چنان پیروزیهای درخشانی نصیب اسلام کرده بود، و با عمویش عباس و دو تن از عزیزترین و فداکارترین یارانش، زبیر و طلحه، انتخاب شود؟»

۴ — خلیفه دوم کلمه‌ای که رفع اختلاف کند نگفت، بلکه در حال بیماری پیامبر کلمه‌ای دیگر گفت، که جزء مسلمات تاریخ اسلام است (— «صحیح بخاری — جزء چهارم، باب قول المریض: «قوموا عنی» و شرح آن: «ارشاد الساری» از قسطلانی، و «المراجعات» و «النص والاجتهاد» — چاپ چهارم، ص ۱۵۵ به بعد، تألیف علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین)

اکنون بجاست که سخن نویسنده و مورخ معروف مصری، احمد امین، را از کتاب «یوم الاسلام» او — که پس از «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام» نوشته، و نسبت

۱ — اصولا جریان سقیفه و جنگ‌ها و پیشنهادها ی گوناگونی که در آن عرضه شده است، و دفاعی که در عین همان بلوی، از علی «ع» شده است قابل مطالعه دقیق است. (— کتاب «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۵۳ و «السقیفه» تألیف شیخ محمدرضا مظفر، و جلد هفتم «التدیر» صفحات ۱۸۶ تا ۱۷۴، از چاپ بیروت، و «عبداللہ بن سبا» صفحات ۲۲ تا ۱۹۵، چاپ قاهره.)

به پاره‌ای از حقایقی که در آن دو کتاب وارونه نشان داده، اینک جانب انصاف گرفته است - نقل کنیم: «صحابه پیغمبر، راجع به خلیفه و جانشین پیغمبر اختلاف نظر پیدا کردند. در اثر بی‌لیاقتی آنان بود که پیش از دفن رسول خدا، بر سر جانشینی او با هم به مخالفت برخاستند. تنها علی بن ابیطالب بود که بی‌لیاقتی از خود نشان نداد و در حالی که وی مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبر بود، بزرگان صحابه درباره خلافت و جانشینی او دسیسه‌چینی می‌کردند و جسد پیغمبر را رها کرده، هیچ‌کدام، جز علی و خانواده‌اش، بر سر جنازه وی حاضر نبودند. و هیچ‌گونه احترامی برای او - که آنان را از تاریکیهای جهل به نور علم هدایت کرده بود - قائل نشدند و منتظر دفن او نیز نشدند. و هنوز جنازه‌اش به خاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او به سر و مغز هم می‌کوفتند.» (← ترجمه اعیان الشیعه - چاپ تهران - ۱۳۴۵ - ص ۲۶۲ و بعد، نیز کتاب یوم‌الاسلام احمد امین)

۴۴. [۴۰]. این نبرد در تاریخ فتوح، به «یوم‌الجسر» و «قس‌الناطف» شهرت دارد. (← فتوح البلدان).

۴۵. [۴۴]. یا: «ابوالعباس». در انتساب این قصیده به ابوالعباس مروزی و سروده شدن آن در قرن دوم و سوم، تردید شده است. (← تاریخ ادبیات در ایران ج ۱، ۱۷۸، چاپ تهران، ۱۳۳۸).

۴۶. [۴۵]. نامی بود که در ایران اسلامی به زرتشتیان داده شد. (← مزدیسنا/۳۹۵).

۴۷. [۴۶]. جایی بوده در ناحیه ارجان (ارگان) فارس (← یا قوت).

۴۹ و ۴۸. [۴۷]. پیشتر اشاره کردیم که در نتیجه کیفیت تصرفات عثمان و عمال او در بیت‌المال و سپس دیگر خلفای اموی و عباسی، چنین انحرافی در جامعه اسلام روی داد، اما خلافت پنجساله حضرت علی و نظام حقوقی و اقتصادی امامان شیعه، کاملاً از این نظام متمایز است و با آن مابین.

۵۰. [۴۷]. چنانکه یادآور شدیم - و چنانکه مؤلف محترم خود تصریح می‌کند - اساس مندرجات کتاب خدا و سنت پیامبر و اقیبات اسلام، ضد رفتار خلفای اموی و عباسی است.

اساس اسلام، مساوات و عدالت و رعایت حقوق و انسانیت است.<sup>۱</sup> یکی از جملاتی که بارها پیامبر «ص» در مورد علی «ع» و شایستگی او برای خلافت گفته است همین است که: «اقسمکم بالسویة...» یعنی: «علی از همه شما مساوات جو تر است». اما پس از درگذشت پیامبر و انحراف مسیر خلافت واقعی اسلام، شکل جامعه اسلامی دگرگون گشت، و جوهر احکام اسلامی به فراموشی گرفته شد. اشخاصی مانند عبدالرحمن بن عوف، و معاویه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه - که مؤلف در پانوشت نام می برد - و حکم و مروان حکم و... به تعبیر خود مؤلف «از مقام خویش برای تصاحب اراضی و ثروت اندوزی استفاده کردند» (توضیح ۳۲). خلیفه سوم شخصی مانند حکم - عمومی خویش - را (که دشمن اسلام بود و به دستور پیامبر از جامعه اسلام طرد شده بود - الغدیر، ج ۸ / ۲۴۲) همه کاره دستگاه خلافت کرد. مروان بن حکم پسر عمومی خود را نیز - که نصیبی از دین نداشت - بر فاضلان و پرهیزگاران صحابه مقدم داشت و بر آنان مسلط ساخت. و بدین وسیله آل امیه و آل مروان را بر ناموس اسلام چیره کرد.

این بود که ابوذر غفاری - تربیت یافته واقعی اسلام - در راه مبارزه با این اشرافیت و اجحاف و تعدی و حق کشی و فجور، بارها با دشمنان و معاویه در افتاد و تبعید شد و سرانجام در بیابانی خشک در حال تبعید در گذشت. عمار یا سرو ابن مسعود و برخی دیگر از بزرگان صحابه نیز بارها با این رژیم مخالفت کردند و دستورات پیامبر را به یاد می آوردند (الغدیر، ج ۸ / ۲۸۸-۳۸۶، ج ۹ / ۳ / ۶۰- و ص ۱۲۵ و بعد، ج ۱۱ / ۱۶-۱۰۲) و همینها بودند که علی - مرزبان واقعی اصالتهای اسلام - در روز دوم خلافت خود - چنانکه گفته شد - با سخنرانی، این مالکیتها را لغو کرد و همه این اموال را عمومی اعلام کرد. (نهج البلاغه، ج ۱ / ۴۶ / شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ / ۹۰، از چاپ دارالکتب. نیز برای دیدن اسناد و مأخذ فراوان و موثق این بحث - جلد نهم «الغدیر». در ج ۸، ص ۲۸۶ نیز، آماری از بخششها و اقطاعات عثمان ارائه شده است).

توضیح: باید بدانیم که درگیری عمده اسلام با ایران نیز بر سر همین کوبیدن اشرافیت و برجیدن نظام طبقاتی و رفع اجحاف و آزاد کردن خلق بود، و دست مردم را باز کردن برای تحصیل دانش و به دست آوردن دیگر

۱ - حتی خود مؤلف تصریح می کند که مسئله موالی نیز برخلاف سفارشهای پیامبر بود: «این [وضع وجود موالی و مولی قرار دادن مسلمانان غیر عرب] خلاف اصلی بود که محمد درباره برابری مسلمانان صرف نظر از اصل و تبارشان اعلام کرده بود» (متن، ص ۴۵).

حقوق حقه خویش و خلاصه نجات بخشی. در اینجا خوب است سخن گویای استاد فقید مرحوم ملک الشعرای بهار را بخوانیم. وی می گوید: «اسلام در آن روز، در ایران آریستو کرات - که طبقه بندی مردمش بکلی میان توده جماعت، فواصل بزرگی ایجاد کرده، و مردم را بین آزاد و بنده و شریف و وضع، منقسم ساخته بود - باطبع طبقات اول و دوم ایران (طبقه ارتشتاران - طبقه آذربانان)، یعنی... و نظامیان و روحانیون، مغایرت کلی داشت.

«دین تازه، مردم فروماه از طبقه کشاورزان و پیشه‌وران و بندگان را، با اعیان و اشراف که خود را جنس شریف و ایرانی اصیل می‌شمردند، مساوی و برابر قرار داده بود. و این معنی قابل تحمل نبود.

«ظهور دین اسلام در آن اوقات، کمتر از ظهور احزاب اجتماعیون و اشتراکیون امروزی‌توی ذهن نمی‌زد. و این انقلاب، به همین سبب، مورد مقاومت اشراف و شاهزادگان و سواران قرار گرفت. ولی طبقات سوم و چهارم - که دهقانان در مرتبه اول آنها قرار داشتند - مقاومت شدیدی از خود نشان ندادند... آزادی و شیوع علم در میان طبقات پست - که حق درس خواندن نداشتند - شوق و شوری عظیم در مردم ایران ایجاد نمود. و این شوق و شور بود که علمای بزرگ در هر علم، از میان طبقات مردم ایران، در ظرف دو قرن پیدا شدند. و ادبیات دامنه‌داری، که بدون تردید، در نتیجه آزادی، با ادبیات قبل از اسلام زمین تا آسمان تفاوت داشت، به وجود آمد.»

(- روزنامه نو بهار، سال ۳۳، شماره ۳۷، دوشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۲۲ ه. ش، ص ۱ و ۴، از مقاله ادبیات ایران. نیز - «بهار و ادب پارسی»، ج ۱ / ۲۸۲-۲۸۳).

ضمناً یاد می‌کنیم که این تعبیر مؤلف محترم: «در سالهای حکومت خلفای چهارگانه، جریان تکوین جامعه طبقاتی...» (متن ص ۴۶ و ۴۷) و این تعبیر وی: «گروهی را که طبیعت اجتماعی کمابیش روشن، و برنامه سیاسی مشخصی داشته و در زمان چهار خلیفه نخستین مکون گشته...» (متن ص ۴۸، پانوش ۱)، و امثال این تعبیرها، از نظر واقعیت تاریخی، متضمن مسامحه‌ای شدید است. زیرا طبیعت اجتماعی مسلمین در زمان چهار خلیفه یکسان نبوده است، و در نتیجه تعلیمات و رهبریهای مختلف تغییر



می یافته است، به ویژه در زمان حکومت علی «ع» که در این زمان، شکل جامعه اسلامی، با دوره حکومت خلفای پیشین بخصوص عثمان، از نظر مساوات و عدالت اجتماعی، کاملاً متمایز بوده است. بنابراین نمی توان گروهی اجتماعی را در نظر گرفت که در زمان هر چهار خلیفه، دارای طبیعت اجتماعی ویژه و روشی مشخص باشد.

۵۱

[۴۸]. درباره ابن خلیفه، و اینکه چگونه بود، و اصحاب پیامبر - از جمله عائشه ام المؤمنین - درباره او چه نظری داشتند ( - نظر ۸۰ تن از بزرگان اصحاب و مهاجرین و انصار، درباره او «الغدیر»، ج ۹/۹ - ۶۹ - ۱۶۷) و اینکه او چنان صالحان و مصلحان صحابه و بزرگان صدر اسلام را، که در برابر تصرفات نامشروعش در بیت المال و محروم کردن توده ها می آشفند، بیدریغ شکنجه و آزار و تبعید می کرد (مانند کسانی چون ابوذر غفاری، عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر، مالک اشتر نخعی، زید بن صوحان عبیدی، صعصعه بن صوحان عبیدی، جندب بن زهیر ازدی، شریح بن اوفای عیسی، کعب بن عبده نهدی، عدی بن حاتم طائی، یزید بن قیس ارجسی، کمیل بن زیاد نخعی، عامر بن عبد قیس تمیمی، حارث بن عبدالله همدانی، و ...)، و نمودار اقطاعات و بخشهای ناحق او، رجوع شود به جلد هشتم و نهم «الغدیر» که در آن کتاب، بر پایه متون و مآخذ موثق خود اهل سنت، هر بحثی طرح و تحلیل شده است. و در مقام استناد به مانند همه موارد این کتاب عظیم (که تاکنون ۱۱ جلد آن منتشر شده است) کلمه ای از شیعه نیآورده است. کتابی که حاصل کوششهای شبانروزی مردی بزرگ است، در طول چهل سال، در چند هزار مأخذ، در کشورها و شهرها و کتابخانه ها، با بنیه ای قوی و عزمی چونان قله های بلند، مردی که به گفته ناقدان بزرگ: «خود به تنهایی چونان امتی بود».

۵۲ و ۵۳ و ۵۴ [۴۸]. گروه هواخواهان داماد محمد (امام علی بن ابیطالب)، یعنی شیعه، در زمان عثمان تکوین نیافت. شیعه بر اساس نصوص و دستورات قاطع و مکرری که از پیامبر رسیده بود (و حتی برخی از آیات «قرآن» - توضیح ۱۵۴) و در آنها علی: امام، مولی، وصی، ولی، خلیفه و جانشین محمد معرفی شده بود، علی را جانشین پیامبر دانست، بر اساس اصلی دینی.

این احادیث و نصوص، از روزی که پیامبر اکرم، دعوت خویش را در میان عشیره خود علنی کرد («حدیث بدء الدعوة» - «الغدیر»، ج ۲/۲۷۸ نیز توضیح ۴۱) می آغازد، و به امثال «حدیث منزله» و «حدیث ثقلین» ( - مجلدات «عقبات الانوار») و واقعه «غدیر خم» (۷۰ روز بهمرگ پیامبر - بنا بر تواریخ شیعه و ۸۴ روز - بنا بر

تواریخ سنی) می‌رسد و به وقایعی همانند تجهیز سپاه اسامه و حدیث قلم و دوات خسواستن پیامبر، در مرض موت خود (صحیح بخاری و صحیح مسلم در همین باب) ختم می‌شود.

حتی باید دانست که نام «شیعه» را طبق مآخذ وثیق (الغدیر، ج ۲ / ۵۷-۵۸) پیامبر در ضمن حدیث «انت یا علی و شیعتک» (در شأن نزول آیه ۷ از سوره ۹۸)، بر آنان نهاد.

این است سخنی کوتاه درباره آغاز تشیع بر اساس وثیقترین منابع تاریخ اسلام از خود اهل سنت. (الشافی) سید مرتضی، «احقاق الحق» قاضی، مجلدات یازده گانه «الغدیر»، مجلدات «عقبات الانوار»، کتابهای «المراجعات» و «الامامة الکبری» و «اصل الشیعة و اصولها» و جلد اول «اعیان الشیعه» نیز توضیح ۴۱.

۵۵. [۴۸]. در این باره که چند تن از صحابه به طوفان اذحق خلافت علی برخاستند، سخن استاد عبدالفتاح عبدالقاصد مصری، به حقیقت تاریخی نزدیکتر است. (کتاب «الامام علی» تألیف وی، ص ۲۲۵- از چاپ اول، و ص ۲۱۲- از چاپ سوم و «حساسترین فراز تاریخ» ص ۱۸۰ و بعد، از چاپ پنجم).

۵۶. [۴۸]. اگر مقصود از «حزب سیاسی» این است که شیعه صرفاً جنبه سیاسی داشته است درست نیست. در پیش گفتیم که شیعه بر اساسی دینی، یعنی اطاعت کامل از قول و نص پیامبر پی علی را گرفت. و اگر مقصود همان است که خود مؤلف (چند سطر بعد) از ولهاوزن نقل می‌کند، یعنی «حزب دینی و سیاسی مخالف» درست است، زیرا شیعه مخالف خلافتی بود که صحه نبوی و دینی نداشت و هم تعالیم روشن و اصل اسلام در آن عملی نمی‌شد - مخصوصاً در مسائل مساوات اجتماعی و حقوق خلقها - چنانکه دانشمند مصری، استاد احمد عباس صالح، که خود از اهل تسنن است، در مقاله‌ای که در روزنامه «الجمهورية» نگاشته است، بدین حقیقت تصریح می‌کند. دانشمند نامبرده می‌گوید: «اختلاف میان علی و دشمنانش... در اصول اساسی اسلام، مخصوصاً اصلاحات اجتماعی بود». (ترجمه جلد اول اعیان الشیعه، ص ۳۳۰)

و اگر مقصود این است که شیعه اصولاً دارای تشکل مرامی و تربیت مکتبی بود نیز درست است، زیرا شیعه در گذشته چنین بوده است. اگر چه امروز بسیاری از تعالیم شیعی، چنانکه بوده است، به مردم آموخته نمی‌شود. اگر چنان آموخته می‌شد،

مردم می‌توانستند به آن شکل وقوام و حماسه بازگردند.

۵۷ [۴۹]. اصل موروثی بودن خلافت (که مقامی است الهی و دور از دسترسی انتخاب مردم، و برای تربیت کامل و تضمین سعادت فردی و اجتماعی انسان است و رهبری مطلق اجتماعات بشری بر پایه احکام خدا) خود بر اساسی دینی مبتنی است. و بر اساس همین مبنا، شیعه پس از فوت پیامبر و عمل نشدن به وصایای او، راه دینی خود را مشخص کرد و کوشید تا از خواسته‌های پیامبر اکرم تجاوز نکند و به آنها معتقد و عامل باشد. (به‌ماخذ این بحث، در پیش اشاره کردیم.)

۵۸ [۴۹]. درباره واقعه غدیر، تعبیر «گفته شد» درست نیست، بلکه از مسلمترین و پرستندترین وقایع تاریخ اسلام است. امام غزالی می‌گوید: «غدیر، به اجماع ثابت است» (← الغدیر، ج ۱/۲۹۶) و دانشمند سنی، ضیاء الدین مقبلی، در کتاب «الابحاث المسدده» می‌گوید: «اگر حدیث غدیر، مسلم نباشد، در دین اسلام، هیچ امری مسلم نیست». دیگر دانشمندان موثق اهل سنت نیز، همواره، درباره صحت و قطعیت آن، سخن گفته‌اند. («الغدیر» ج ۱: «الکلمات حول سند الحدیث») و از جمله دانشمندان محقق معروف اهل سنت، استاد عبدالله علایلی، در سخنرانی خود در رادیو لبنان، (به تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۸۵ ه. ق) چنین گفت: «ان عید الغدیر جزء من الاسلام، فمن انکره، فقد انکر الاسلام بالذات» - یعنی: عید غدیر جزء اسلام است، هر کس منکر آن شود، منکر خود اسلام شده است. (الشیعة والتشیع/ ۲۸۸) نیز ← توضیح ۴۱

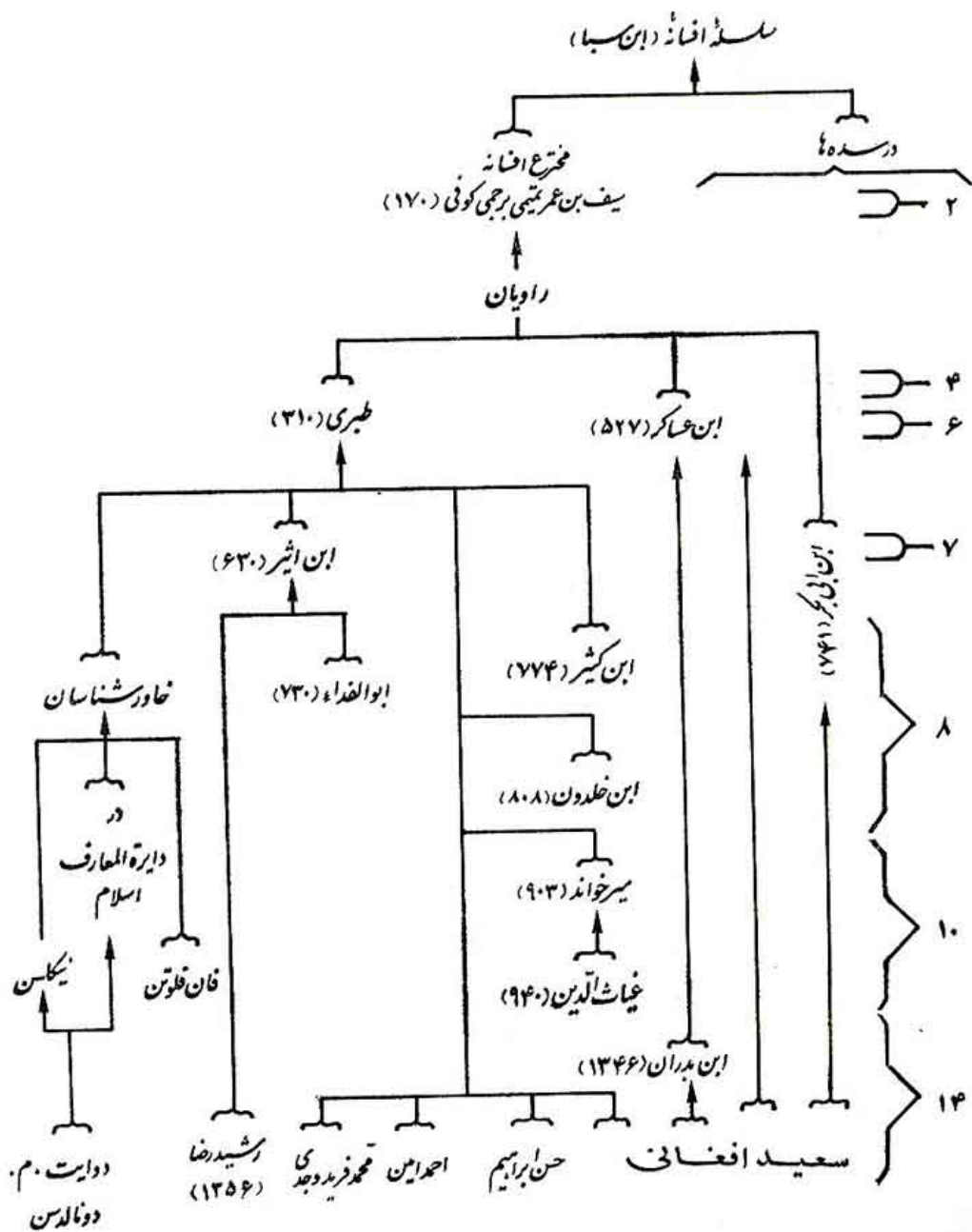
۵۹ [۴۹]. انتخابی بودن خلیفه خارجیت نداشته است ← توضیح ۱۵۷ و ۱۵۸

۶۰ [۴۹]. این نظر مؤلف نیز متأسفانه نادرست است، بجز اینکه با سخن گذشته وی تناقض دارد، زیرا در صفحه پیش گفت: «در آغاز، به هنگام انتخاب خلیفه، فقط سه تن به طرداری از حق خلافت علی برخاستند.» بنابراین سالها پیش از عبدالله بن سبا، شیعه بوده است و حق خلافت علی «ع» طرفداران و هواخواهانی داشته است.

ثانیاً - مسئله عبدالله بن سبا (و به تعبیر عده‌ای: ابن السوداء) از نظر عقل و نقل مردود است: اما عقلاً، زیرا چنانکه برخی از محققان گفته‌اند نمی‌توان قبول کرد که در دوران امپراتوری وسیع اسلام، تنی یهودی، از یمن سرازیر شود و به مرکز اسلام و سایر شهرهای بزرگ اسلامی پانهد، و به تبلیغ پردازد و پذیرفته شود، تا بدانجا که چنان

شورشی بیافریند که برای نخستین بار به خلیفه کشی منجر گردد!  
 اما نقلاً، زیرا بنا بر تحقیقات اخیر، عبدالله بن سبا انسانی افسانه‌ای و مجموع  
 است که هیچ‌گاه وجود خارجی نداشته است. این شخص را ابتدا در نیمه دوم قرن دوم  
 (یعنی حدود ۱۵۰ سال پس از جریان خلافت) راوی و نویسنده‌ای وضاع (دروغگو  
 و دروغنویس) به نام سیف بن عمر (← تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۴، ۲۹۶، و  
 الغدیر، ج ۵، ۲۳۳) وجود روایی داد و پرداخت و آراء و عقایدی به وی  
 منسوب کرد. دکتر طه حسین، در کتاب «علی و بنوه - ص ۱۳۴» می‌گوید: «گمان قوی  
 این است که ابن سبا شخصی است که دشمنان شیعه، تنها برای شیعه نه خوارج، او را  
 تراشیده و نگاه داشته‌اند تا گاه و بیگاه بر آن‌ان بتازند...» (← ترجمه جلد اول  
 اعیان الشیعه، ۳۲۴-۳۲۵)

آری مورخان بعدی - چنانکه طه حسین نیز (در همانجا) اشاره می‌کند -  
 بدون دقت در «طبقه» و «اسناد» سیف بن عمر، مطالب او را نقل کرده‌اند. حتی جغرافی -  
 نویسانی چون یاقوت، در «معجم البلدان» و مورخان چون طبری، در ذکر اماکنی  
 چند، دچار اشتباهاتی شده‌اند ناشی از جعل و خلط سیف، و اماکنی را ذکر کرده‌اند که  
 جز در قصه‌های سیف، وجود نداشته است، و در سایر مآخذ جغرافیایی (چون مختصر -  
 البلدان ابن فقیه، و صفة جزيرة العرب ابن حانک، و معجم بکری و...) ذکر آن‌ها  
 نیامده است. از این رو مؤلفان متأخر، مانند لسترنج در کتاب «سرزمینهای خلافت -  
 شرقی» *G. Le Strange: The Lands of the Eastern Caliphate* و عمر رضا کحاله در کتاب «جغرافیه شبه جزیره العرب» بر معجم یاقوت اعتماد نکرده‌اند  
 و آن اماکن را در کتب خویش نیاورده‌اند. (← عبدالله بن سبا / ۱۹۰ - ۱۹۳).  
 اکنون استاد محقق، مرتضی‌العسکری، در کتاب پراچ خود: «عبدالله بن  
 سبا المدخل» (چاپ قاهره) افسانه‌ای بودن ابن سبا و جعل و کذب سیف بن عمر را روشن  
 کرده است. بطر و شفسکی و برخی دیگر، از ابن سبا نام می‌برند و آرا و حوادثی  
 به او نسبت می‌دهند، که بر اساس تحقیقات موجود درست نیست. برای پی بردن به نقل  
 منقطع و اسناد منحصر به سیف مورخانی چون طبری و ابن عساکر و ابن اثیر و... و  
 مستشرقانی چون نویسندگان دائرة المعارف الاسلامیه، و فان فلوتن، و نیکلسن، و  
 دونالدسن، و نویسندگان دیگری چون احمد امین، ورشید رضا، و فرید وجدی و...،  
 در مورد ابن سبا، به جدول ذیل که از کتاب «عبدالله بن سبا المدخل» (ص ۲۵) نقل می‌شود  
 توجه کنید. و بادقت بنگرید که همه این مورخان و نویسندگان، سخنان در مورد ابن سبا  
 به سیف بن عمر می‌رسد. و او به تصریح متخصصان علم رجال و راوی شناسان اهل



سنت، دروغنویس بوده است. و از اینجاست که استاد احمد عباس صالح، مدیر مجله مصری «الکاتب» (شماره مارس ۱۹۶۵، ص ۵۶) می گویند: «عبداله بن سبا، بدون شك، مردی افسانه‌ای است نه واقعی؛ پس چطور ممکن است منشأ اینهمه حوادث باشد؟ عبداله بن سبا را متأخران وضع کرده‌اند، و در مراجع قدیم، دلیل بر وجود او نیست. علاوه بر این، احتمال دادن وجود چنین شخصی، فکری سخیف است.» (— امامه علی / ۶۲).

پس هر چند اسلامشناسان یاد دیگران بر وجود ابن سبا مبتنی کرده‌اند، بی پایه است.

۶۱. [۵۵]. درباره این بشارت در حق هر ده تن و صحت و سقم حدیث آن — «الغدیر» (ج ۱۰، ۱۱۸ و بعد).

۶۲. [۵۵]. علی از ایسن صفات، یعنی صفات ضروری يك رجل دولتی و سیاستمدار عادی (یعنی فریبکارانی مانند معاویه و همانندانش در هر روزگار که هیچ چیز ندارند جز سیاست و...) عاری بود. اما نظام اعلای علوی و سیاست انسانی و پاکمیه‌اش — که از سراسر «نهج البلاغه» و «تاریخ زندگی او» نمودار است و نشان دهنده عمل دقیق به‌مانی اسلام — حقیقت‌ترین روش و سیاست است. پس از اینکه، ضمن تجربه چندین سده اسلامی، و چگونگی خلافتها و پایداری شدن ملل اسلام در زیر بار ظلم داخلی و خارجی، روشن شده است که کنار زدن علی «ع» از خلافت بلافصل پیامبر «ص»، در واقع بزرگترین صدمه به اسلام و انسانیت و تاریخ بوده است، و در حقیقت در حکم کنار زدن خود اسلام بسوده است، برخی از اهل سنت، برای اینکه عذری بتراشند گفتند علی، سیاسی نبوده (غافل از اینکه این شبهه پراکنهای خسام، هیچ چیز را جبران نمی‌کند.) دیگران نیز این سخن را از آنان گرفته‌گاه تکرار می‌کنند، و بدون تحقیق آن را باز می‌گویند. در صورتی که دلیلی بر این موضوع وجود ندارد. بلکه همه چیز، عکس آن را ثابت می‌کند. آیا اینکه علی «ع»، معاویه را عزل کرد، خلافت سیاست بود. مگر یکی از علل قتل عثمان، همین نبود که عمال و کارگزاران او فاسد بودند، و مگر معاویه در رأس این فاسدان و دین‌تباهان قرار نداشت؟ آیا علی می‌توانست بدون عزل اینان، بر حکومتی تسلط یابد که عناصر شورشی، آن را شکل داده بودند؟ صرف‌نظر از اینکه در منطق قرآنی و سیاست محمدی علی، هیچ‌گونه جایی برای درنگ و مجامله، و به تعبیر خودش: «پیروزی از راه ستم» وجود نداشت. پس سیاستمدار راستین کسی است که بدون ذره‌ای انحراف از مجموعه مرام و تکلیف خویش، با کمال تسلط، حکومت کند، نه با هر نیرنگ و

دروغ. و علی همان‌گونه تا آخر (با آنهمه کارشکنی و نفاق آموزی و جنگهای پرزبان داخلی که به وجود آوردند) حکومت کرد. و خلافت پر صلابت او، با شهادتش پایان یافت، نه با پیروزی رقبایش. و شهادتش نیز مربوط بود، به انتقامجویی عاطفه‌ای خام.

از این‌گونه شبهه‌افکنیها، گاه‌گاه، به‌منظورهایی، یا از نداشتن اطلاعات کافی دیده می‌شود. چنانکه در این دوره اخیر، برخی از نویسندگان - از جمله یکی از مبعوثان استعمار، که به‌گونه‌ای مرموز، همراه نسوعی بلاد اقلیمی، دور از فهم تشیع، به‌سست کردن عنصر جامعه واداشته شده بود - گفتند، تشیع منشأ اسلامی و عربی ندارد، بلکه زائیده ایرانیان و قرون بعدی است. سپس معنویت نیرومند تحقیق، و راستینی حقیقت، بطلان این سخن را بر ملا کرد. تا جایی که هم‌اکنون می‌نگریم که مؤلف این کتاب می‌گوید: «برخی از محققان قرن نوزدهم میلادی می‌گفتند، گویا مذهب شیعه را ایرانیان به‌وجود آوردند، و تشیع تعبیر گونه‌ای بود از اسلام در نظر ایرانیان. و واکنش روح ایرانی در برابر عرب بود. کارا دو، دوزی و میو للرنیز چنین نظری داشته‌اند. این عقیده از يك اندیشه به‌ظاهر علمی، ولسی کاذب، ناشی شده است؛ دایر براینکه معتقدات و ایدئولوژیهای بشری طبیعت نژادی دارند... از لحاظ تاریخی نیز، فرضیه منشأ ایرانی داشتن تشیع نادرست است. و اکنون می‌توان این نظر را کاملاً رد شده شمرد. و لهاوزن خاطر نشان می‌کند که نخستین شیعیان، از موالی (ایرانی) نبوده بلکه عرب بودند.» (متن، ص ۵۱).

و شیخ سلیم بشری، رئیس اسبق جامع‌الآزهر، و مفتی بزرگ مصر نیز، به عالم بزرگ و مصلح اجتماعی شیعه، سید عبدالحسین شرف‌الدین، نوشت: «شهادت می‌دهم که مذهب شما، از طریق علی «ع» و فاطمه «ع» متصل است به پیامبر، و همان دین محمدی است. و حتی مذهب شما، از مذاهب مامتینتر و کاملتر است، زیرا ما چهار مذهب داریم که هر يك را يك امام آموخته است. ولسی شما دارای مذهبی هستید که چندین امام، آن را آموخته و تفسیر کرده و مرکزیت داده‌اند.» (← المراجعات). نیز می‌دانیم که قرن‌ها قبل از حکومت صفویه، حکومت‌های شیعی بسیاری وجود داشته‌است، مانند حکومت دیلمیان و حمدانیان شام، که یکی از فلاسفه شیعه (ابونصر فارابی) در زمان حکومت آنان فلسفه خویش را بنیاد نهاد.

[۵۵]. شیعه، علی را از پیامبر بزرگتر نمی‌دارد، بلکه علی را تربیت یافته و یاور پیامبر و کاملترین مؤمن به‌او و جانشین بلافصل پیامبر می‌شناسد. از نظر مقام ولایت

نیز، ولایت را اول از آن خدا، سپس از آن پیامبر و بعد از آن امام می‌داند، بر اساس آیه ۵۵ از سوره ۵ (المائدة): «اتموا لیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کعون» یعنی «همانا ولی (سرپرست) شما خداست و پیامبر او و آن کسان که گرویدند، همانان که نماز را به پای می‌دارند و زکات می‌دهند حالی که در "رکوع" اند»، که بنا بر نقل ۶۶ نفر از مفسران و فقیهان اهل سنت، شأن نزول آیه علی «ع» است و آیه درباره اوست. (— الغدیر، ج ۳/ ۱۵۶ - ۱۶۷).

۶۴

[۵۱]. عبارت مؤلف محترم در اینجا مجمل است و مقصودش از کلمه «تردید» معلوم نیست. تردیدی، به معنای معروف آن، از ناحیه امامی مصمم چون علی اظهار نشد. بلکه چون عثمان جامعه اسلام را ضایع کرده بود، و با اتلاف بیت المال نزدیکان خود را به مال اندوزی وا داشته بود، و جوانان بی فقه و بی ایمان بنی امیه را بر مردم اسلام و نوامیس خلق، مسلط کرده و سنن اسلام را از میان برداشته بود (به تصریح و تأکید عائشه ام المؤمنین و جمع بسیاری از بزرگان صحابه — جلد نهم «الغدیر»، نیز «مرآة الاسلام» دکتر طه حسین و «دائرة المعارف» فرید وجدی، ذیل کلمه «علی») چون چنین بود، علی در قبول پیشنهاد خلافت — پس از ۲۵ سال انحراف جامعه از مسیر اصلی اسلام — شتاب نکرد تا مردم خلافت او را کاملاً به رسمیت بشناسند، تا اگر خواست حقوق ضایع شده خلق و سنن بر باد رفته اسلام را بازگرداند، و اموال و اراضی نامشروع را مصادره کند، همگان فرمان برند و برای مخالفت و فتنه انگیزی عذریشان نباشد. لیکن با استقرار چندین ساله ای که معاویه — در زمان دو خلیفه سابق و به برکت آزادی دادنهای عثمان به او — یافته بود و هم چند تن دیگر، اینان همه توانستند در کار حکومت امام کارشکنیهای بسیار کنند و امام را از عملی کردن کلیت اهداف خود باز دارند. و به گفته مورخان: «علی، تصمیم گرفت سنت پیامبر را احیا کند، ولی دشمنانش فرصت این کار را هم برای او باقی نگذاشتند».

۶۵

[۵۲]. این گونه قضاوت درباره مآخذ تاریخ آن دوره صحیح نیست، زیرا اولاً تألیفاتی از دوره پیش از عباسیان وجود دارد، ثانیاً آنچه مورخان در این بارهها نوشته اند، در صورتی که اسنادشان از نظر فنی معتبر باشد قابل قبول است، نهایت باید با تخصص کامل، اسناد را مورد رسیدگی قرار داد، نظیر کاری که برخی از محققان اخیر شیعه (مانند علامه میرحامد حسین نیشابوری هندی در کتاب «عقبات



الانوار» و علامه سید شرف‌الدین عاملی در کتاب «المراجعات» و کتاب «ابوهریره» و علامه امینی در مجلدات «الغدیر» و استاد مرتضی‌العسکری در کتابهای «عبدالله - ابن سبا - المدخل» و «احادیث عائشة‌المؤمنین» و «خمسون و مائة صحابی مختلف» و چند تن دیگر از محققان کرده‌اند.

مهمتر از این، مطلبی است که درست عکس نظر مؤلف را ثابت می‌کند. و آن این است که مورخان عصر عباسی و پس از آن عصر، نوعاً (بر اساس تعصب نسبت به اصل خلافت خلفا که پایه هر دو خلافت است: اموی و عباسی) جانب عثمان را گرفته‌اند و بیشتر حوادثی را که طعن بر او داشته است نقل نکرده‌اند. یکی از مورخان عمده دوره عباسی، طبری معروف (محمد بن جریر) است (در گذشته به سال ۸۳۱ هـ) که در بحبوحه حکومت عباسی زیسته و تاریخ خود را نوشته است. وی در مورد قضایای عثمان بالصرحه می‌گوید: «از ذکر بسیاری از آنها اعراض کردم» (طبری، چاپ لیدن، بخش ۱، ص ۲۹۸۰). البته این کاری شگفت است که مورخ، واقعیات تاریخ را نقل نکند. و این خود جنایت بر تاریخ است که برخی از مورخان مکرر دچار ارتکاب آن شده‌اند - (الغدیر، ج ۲، ص ۲۸۷ و بعد، و ج ۸، ص ۳۲۶ و بعد)

مورخان و نویسندگان دیگری که قضایای تاریخی را تحریف کرده‌اند و حوادث دوره عثمان را کامل و صحیح نقل نکرده‌اند بسیارند، از قبیل: ابن اثیر، و طبری (محب‌الدین در «الریاض‌النضرة») و ابوالفدا، و ابن حجر، و ابن شحنة، و دیاربکری و... و از متأخران، دکتر طه حسین (در کتاب «الفتنة الكبرى») و صادق ابراهیم عرجون (در کتاب «عثمان بن عفان») و محمد جادالمولی بك (در کتاب «انصاف عثمان») و محمد خضری (در کتاب «محاضرات تاریخ الامم سلامیه») و... (الغدیر، ج ۹، ص ۲۴۷-۲۶۴، بحث «نظرة فی المؤلفات»).

۶۶ [۵۳]، پانوشت]. این موضوع از این جهت اهمیت دارد که بودن اهل سابقه و «قراء» و مسلمانان راستین و «بدریان» (که در کاب پیامبر جنگیده بودند و کاملاً باروحیات اسلام و بانظر پیامبر اکرم در باره علی آشنا بودند) در سپاه علی حقایق امام را می‌رساند.

۶۷ [۵۳]. مؤلف می‌خواهد در اینجا قضیه «تحکیم» را مطرح کند، ولی متأسفانه توجه نکرده است که تحکیم اولاً امری بود تحمیلی، و ثانیاً غیر از سازش است. اصولاً امام

در هیچ مرحله‌ای تردید نشان نمی‌داد. او همه‌جا به تکلیف قاطع خویش عمل می‌کرد. در جنگ صفین، هنگامی که معاویه شکست خویش را نزدیک دید، از عمرو عاص حیلای خواست. عمرو موضوع «قرآن برنیزه کردن» را مطرح کرد و عملی شد این گونه سوء استفاده از قرآن مجید، از آن روز تقریباً باب شد - و در یغای که آن تزیور در عده‌ای از عوام لشکر امام بسیار مؤثر افتاد، به طوری که امام را به قتل تهدید کردند و ادا شدند تا سرداران مصمم خویش را که به جنگ ادامه می‌دادند از جنگ باز دارد. سپس حکمی (داوری) که او معین کرده بود و به فراست و لیاقتش اطمینان داشت، یعنی عبدالله بن عباس را نپذیرفتند، و ابوموسی اشعری ساده لوح و تربیت نیافته و بی‌مرام و تباها ندیش و سست رأی را حکم کردند (← «نهج البلاغه» خطبه تحکیم، و شروع آن، و از جمله شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۲۹، به بعد). نیز سابقاً همین ابوموسی، به خاطر رفتار غلطش در ولایت بصره، مورد تنبیه امام قرار گرفته بود. و به گفته استاد عبدالفتاح عبدالقادر مصری، چطور چنین کسی باید از طرف علی حکم باشد و این نبود مگر از دشمنیهای اشعث کندی و ... (← الامام علی ج ۱/۱۵۱) و بدین گونه، شد آنچه شد... و امام پس از اینکه حقیقت آن امر را روشن کرد و نپذیرفتند، هماهنگی کرد، تا نگویند به شعور جمع بی‌اعتناست.

نهایت این است که پس از شکست تحکیم، از نظر حکومت کوفه، می‌بایست آن گروه از سپاهیان عراق که گول خورده بودند و برخلاف سفارشهای امام، به تحکیم - آن هم به حکمیت ابوموسی اشعری - رضاداده بودند، فوراً به خود آیند، و بر نیرنگ حیل‌گران واقف شوند، و یکسره و مصمم، در رکاب علی، به دشمن حمله کنند، و دست معاویه غاصب را از پایگاه پاك حکومت قرآن ببرند و تا ابد لکه ننگ خلافت اموی را - که یکی از آثارش واقعه عاشورا بود - از دامن تاریخ اسلام، بلکه تاریخ جهان پاک سازند. اما به عکس، با فعالیتهای دشمنان امام، از جمله اشعث بن قیس کندی و گروهی دیگر از جاسوسان معاویه که به کارشکنی پرداختند، خوارج راه دیگری گرفتند و واقعه نهروان را به وجود آوردند. سرانجام نه آن شد که امام گفت، و نه آن که اینان می‌خواستند.

وروزی که سپاهیان عراق به خطای خود پی بردند و دانستند که حق با امام است، توبه کردند و روی به علی نهادند و چهل هزار نفر تا پای جان، بیعت کردند که حکومت ضد اسلامی و ضد قرآنی شام را سرنگون سازند، اما این بیداری و بیعت بسی دیر شده بود. چند روزی پس از این واقعه، امام در محراب مسجد کوفه شهید شد.

۶۸

[۵۳]. امام خود، بزرگترین طرفدار برابری و «صوت عدالت انسانی» و نیرومندترین دشمن اشراف اموی - بلکه مطلق اشرافیت - بود. مگر علی نبود که در روز آغاز خلافت خویش، همه اموال و زمینهایی را که عثمان بخشیده بود، مصادره کرد؟ مگر علی نبود که همه عمال عثمان را عزل کرد؟ مگر همین علی نبود که در آغاز کار - با آنکه هنوز استقرار کامل نیافته بود - معاویه را عزل کرد، به حکم اینکه عنصری اموی است و نامتهد و اشراف منش و بولدوست و ضد مردم و حقوق مردم. اما غرضورزان یا خشک اندیشان نهروان، تاب تدبیر نیاوردند، و به اغفال دشمن معروف خاندان علی، اشعث بن قیس کندی، از جنگ تن رها کردند، و تاریخ اسلام را به دست بنی امیه دادند، تا مسموم شدن امام حسن و واقعه عاشورا، و واقعه حره، و تخریب کعبه و قتل زید بن علی بن الحسین و یحیی بن زید و کشتن صدها تن دیگر از احرار شیعه، و قرآن به تیر بستن و مست به محراب رفتن را در پی آورد؟ او سست نه به دست سفاکان و شهوت نشینان دیگری چون بنی عباس افتد؟!

ابن ابی الحدید درباره امام نقل می کند که: «علی، ع، شریفی را بر غیر شریف، و عربی را بر عجم برتری نمی نهاد. با امیران و سران قبائل سازش نمی کرد - چنانکه ملوک می کنند. و از احدی استمالت نمی نمود. و معاویه درست برخلاف این عمل می کرد.» (شرح نهج البلاغه، ج ۲/۱۹۷) نیز می گوید. «... کوفه هفت بخش داشت. به هنگام تقسیم مال، علی می گفت: رؤسای بخشها کجایند؟ پس آنان می آمدند و جواهرهای اموال و امتعه را، به این سو و آن سو، می نهادند، تا هفت قسمت مساوی می شد. روزی، در ضمن تقسیم، قرصی نان زیاد آمد. علی فرمود: هفت تکه کنید و بر هر قسمتی یک تکه از آن نان بنهید!» (شرح نهج البلاغه ج ۲/۱۹۹-۲۰۰). این بود واقعیت زندگی امام، و مساوتگرایی فوق تصور او. دیگر هر چه گفته شود - در باره خسوارج و دیگران - توجیه است یا بهانه... («الامام علی صوت العدالة الانسانية»، «الامام علی نیراس و متراس» و توضیح ۶۷)

۶۹ و [۵۴]. این سخنان - بر اساس متون تاریخ - با واقعیت نمی خواند. اینک به طور کامل موجز بدانها اشاره می شود:

امام دوم، حضرت ابو محمد حسن بن علی بن ابیطالب، علیه السلام (۳-۵۵هـ)

۱- درباره امام حسن مجتبی و اطلاع از تاریخ تحلیلی زندگانی و حکمت سیاسی وی، از جمله به این کتابها رجوع شود:  
 ۱. صلح الحسن - شیخ راضی آل یاسین ۲. حیات الحسن - باقر شریف القرشی ۳. الفدیر، ج ۱ - علامه امینی ۴. الامام السبط المجتبی - عبدالرزاق موسوی مفرم ۵. جهاد الحسن - قبیسی عاملی ۶. الحسن بن علی، دراسة و تحلیل - کامل سلیمان ۷. کلمة الامام الحسن - سید حسن شیرازی.

خود از بزرگترین شخصیت‌های تاریخ اسلام است، و سازندهٔ زمینه‌عینی حماسهٔ عاشورا. اما معاویه، غاصبی بود خائن به اسلام و انسانیت (این نظر بزرگان اسلام است دربارهٔ او. در جلد دهم «الغدیر» ص ۱۴۸-۱۷۷، هشتاد قسمت دربارهٔ وی نقل شده است. تحت عنوان «کلمات تعرف معاویه». و این بجز سخنان پیامبر است دربارهٔ او و معرفش، که در همان جلد، تحت این عنوان. «ما جاء عن النبي، ص، فی معاویه» آمده است.) که همواره علی «ع» را از اصلاحات بازداشته بود. و از استانداری شام سر بر آورده، در صدد غصب خلافت بر آمد. و به ادعای کاذب طلب خون عثمان، و پیراهن عثمان بر چوب کردن - که تا هم اکنون مثل شده است - در برابر حکومت اصلاحی علی، قد علم کرد. و در باطن - چنانکه تاریخ زندگیش، از جمله به خلافت نشانندن پسرش یزید و به زور بیعت گرفتن برای او گواه است - (الغدیر، ج ۱۰، و ماخذ آن) - در پی این فرصت بود که با به دست آوردن قدرت، اسلام را محو کند و دورهٔ بت پرستی و جاهلیت را بازگرداند (چنانکه محققان - که با تاریخ تحلیلی آشنایند - بر این عقیده‌اند)، زیرا او و پدرش (ابوسفیان) پس از سالها مبارزه با اسلام، سرانجام از سر ترس، مسلمان شدند (و در باطن بت پرست بودند - نشأة الفکر الفلسفی فی الاسلام - سامی نشار مصری، ج ۲ / ز) و همواره در صدد کین جویی بودند. و این پسرش یزید بود که پس از قتل امام حسین آشکارا گفت: «لیت اشیای بیدر شهیدوا...» (کاش پدران من که در جنگ بدر به دست سپاه اسلام کشته شدند می بودند و می دیدند که چگونه انتقام می گیریم!) و چنانکه ابوسفیان پیشتر دربارهٔ خلافت اسلامی گفته بود: «تلقفوها تلقف الکفرة» - یعنی: «با خلافت بازی کنید، چون گوی.» - (حیة الامام الحسن، ج ۱۱/۲)، با خلافت اسلامی و دعوت اسلام و قرآن، بازی می کردند چون گوی.

به هر حال، امام با این عنصر نفاق مطلق - و هنوز ناشناخته، به طور کامل، برای مردم - روبرو بود. از سوی دیگر، به علت جنگهای چندین ساله داخلی دوران خلافت علی، شیعه بیشتر عناصر مطمئن و منابع حماسهٔ خویش را از دست داده بود، و جز شمار اندکی، کسانی که بتوان با آنان يك مرکزیت قائم ساخت نداشت. حتی در سپاه امام حسن، افرادی بودند که می گفتند هر کس درهم و دینار به ما دهد به کمک او می جنگیم - (صلح الحسن، ص ۱۲۶ و بعد، و حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۷۹ و بعد). امام با این همه، ابتدا فرمان بسیج عمومی داد و لشکر به جنگ معاویه فرستاد. و چون جاسوسان و رشوه‌های معاویه در سپاه وی، اضطراب افکندند و سردار خائن او، عبیدالله بن عباس، بارشوه از پای درآمد، و لشکر گاه حسنی را ترك گفت، و عناصر متشتت سپاه دچار اختلاف آرا شدند، امام قیام با لسیف را بی ثمر دید و هشت تائبی امیه خوب

شناخته شوند. زیرا باشناخته شدن کامل موانع، بهتر می‌توان آنها را برطرف کرد. مخصوصاً در میان جامعه‌هایی که هنوز رشد عقلانی کامل وجود ندارد، (که جامعه شامی آن روز هم چنین بود) و از عوامگری و عوامفریبی استفاده‌های سرشار می‌شود. آنچه در تحلیل امام، بسیار دقیق است شناخت طبیعت زمان و عناصر غالب است که امام، بامسلح بودن به این شناخت، نگرست که هم‌کنون باید بکوشد تا واقعیت معاویه و بنی‌امیه و کین‌جویی باطنیشان را نسبت به اسلام برملا کند، و «حقیقت مغلوب» را برای مقاومت با «فریب غالب» آماده سازد.

از این روی، پس از قیام بالسیف (که حتی مورخان قدیم در این باب کتاب نوشته‌اند از جمله، «قیام الحسن» تألیف ابراهیم بن محمد بن هلال ثقفی - ۲۸۳ هـ) حمله‌ای دیگر - حمله‌ای به صورت صلح و مراقبت بر اعمال معاویه - را اصلاح دید. و با اینکه می‌گفت اگر اعوانی می‌داشتیم، شبانه‌روز با معاویه می‌جنگیدم<sup>۱</sup>، صلح مشروط را پذیرفت (آن هم به تعبیر گردیزی: «نه بر مراد خویشتن... بلکه چون دانست که با معاویه به حیل و تلبیس مقاومت نتواند کرد...») (زین الاخبار، ص ۵۶) اما نه اینکه از حق خود استنکاف کند، بلکه در خطبه خویش، معاویه را غاصب خواند و گفت تنها به خاطر حفظ خون مسلمین (با توجه به اینکه مردم نیز بسیار فریاد بر آورده بودند که «امض الصلح» یعنی صلح را بپذیر، و «البقیه، البقیه» یعنی خون این مشت باقیمانده را حفظ کن!) و مخصوصاً بقایای شیعه - که سخت متشتت بودند - معاویه را همامی کنم، آن هم با شرطی، که معاویه پس از قبول آن شروط، با کمال خیانت و رزی و وقیح رفتاری و لادینی و بی‌پیمانی، هیچ‌یک را عملی نکرد. و سرانجام امام را مسموم کرد. (استیعاب، ج ۱/۱۴۱، و شرح ارجوزة احمد خبیری مصری / ۱۸)

باری، امام پس از این جریانها، و پس از اینکه یکبار ۸ هزار تن از سپاهش به سوی معاویه رفتند (حیة الامام الحسن، ج ۲، ص ۹۷)، و پس از اینکه برخی از اطرافیان، پنهانی، با معاویه پیمان بستند که او را تسلیم معاویه کنند (ارشاد مفید، و صلح الحسن، و الامام السبط المجتبی) بعد از همه اینها، جنگ را در آن چگونگی بی‌سرانجام می‌دید. اما سخنی از وی نقل شده است که معلوم می‌دارد او معاویه را «حرابی» می‌دانست. این سخن بسیار مهم است و می‌رساند (همان‌گونه که از دیگر مبانی و تعالیم شیعه نتیجه می‌شود) که افضل اعمال و اهم آنها، دریافت انسان، و اهداء خون و شهادت برای تطهیر جامعه، و خشم مقدس، و تعدیل زندگی، و تصحیح حکومت است، و دفع واقع ستم و ستم‌گستری.

سخن امام این است: «والله لو وجدت انصاراً لقاتلت معاوية ليلي و نهاري» ( ← احتجاج طبرسی، ص ۱۵۱، و صلح الحسن، ص ۲۱۸). این سخن را امام در پاسخ یکی از اصحابش که با صلح مخالف بود گفته است. امام سخن خویش را با قسم به لفظ جلاله: «والله...» که بزرگترین و گریبانگیرترین صیغه قسم است ابتدا می‌کند، و می‌گوید: «به‌الله سوگند، اگر یارانی چند می‌یافتیم، شبانه‌روزم را در کشت و کشتار با معاویه می‌گذرانیدم...»

تذکر: بجز همه طاقتهای و نیروهایی که در این سخن نهفته، بلکه از این سخن آشکار است، از آن نیز دانسته می‌شود که در وجود خود امام، استعداد نظامی، وقهرمائی، و قدرت بسیج و سلحشوری، و جوهر کارزار و فرماندهی به کمال بوده است. حتی معاویه خود به ارزش نظامی و قدرت فرماندهی امام کاملاً توجه داشته است. از این رو تاپیش از صلح، سخت نگران بود. و پس از آن نیز از امام کمک نظامی می‌خواست. مورخان می‌گویند: «فروة بن نوفل الاشجعی، در ایام معاویه بیرون آمد. معاویه لشکری را برای دفع او نامزد کرد، و از امیر المؤمنین حسن علیه السلام، درخواست کرد که می‌بایست که به اسفها لاری لشکر بروی، و این حرب که در آن جهادی است عظیم، به نفس نفیس خود تکفل فرمائی، و این کار را کفایت کنی. امام حسن جواب داد که من از بهر صلاح خلق دست از کار خلافت کشیده‌ام تا خون مسلمانان ریخته نگردد و به - مصلحتی که مرا از آن فراغی نیست راضی شدم، اکنون از بهر تو بادیگران حرب نخواهم کرد. و اگر حرب خواستی کردن نخست با تو کردم...» ( ← منتخب جوامع - الحکایات ص ۱۶۴-۱۶۵).

اما مبلغی را که مؤلف می‌گوید، نیز موضوعاً منتفی است، و شگفتی آور است که مؤلف محترم - که خود دارای فکر اقتصادی صرف است - هم به فلسفه این قرارداد مالی توجه نکرده، و هم تصریحات مآخذ و مورخان را در نظر نیاورده یا نادیده گرفته است. اینک ما توضیح می‌دهیم:

داستان این است که معاویه از هر حیث شیعه را تعقیب می‌کرد و عناصر متحرک و تنها افراد تسلیم نشده جامعه آن روز را - که اغلب در میان شیعیان بودند - از همه حقوق محروم کرده بود. امام به خاطر نگهداشت اینان و خانواده‌هایشان تا مبادا دچار سقوط اقتصادی شوند و در نتیجه دچار سقوط فکری و مرامی، و هم به خاطر رسیدگی به خانواده‌های سر بازان اسلام که در جنگهای داخلی کشته شده بودند - و اکنون امام سرپرست آنان بود و به‌طور کلی تکفل خاندانهای شهدای تشیع و آزادی - در پیمان صلح شرط کرد که خراج دارا بگردد را به او واگذارند، لیکن معاویه بدین شرط نیز عمل نکرد.

طبری (ج ۶، ص ۹۵) می گوید: «اهل بصره نگذاشتند که خراج دارا بگردد به حسن بن- علی برسد و گفتند حق ماست».

ابن اثیر (ج ۳، ص ۱۶۳) - که کمتر از طبری مجامله می کند - می گوید: «خود معاویه امر کرده بود که مردم بصره مانع شوند از رسیدن خراج به دست حسن بن- علی» .

اما تمکن امام در مدینه، مورخان نوشته اند که او پارسا ترین و عابدترین مردم زمان خود بود. (سفر سفینه البحار، ذیل «عبد»). بیست و پنج بار پیاده به حج رفت با آنکه اسبان يك را در جلو اومی بردند. سه بار نیمی از اموالش را در راه خدا داد و دوبار هر چه داشت انفاق کرد و... (حیة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۰۵ و بعد).

[۵۴]. آنچه در تاریخ اسلام مسلم و مشهور است، قتل و تعقیب و شکنجه و آزاد رساندن معاویه است نسبت به مخالفان خود، یعنی (شیعه). حتی همین معاویه است که فرزند بزرگ پیامبر، حضرت امام حسن مجتبی «ع» را سرانجام مسموم می کند. و یزید را با تهدید و تطمیع و زور و حيله جانشین خود می سازد و بر نوامیس اسلام مسلط می کند تا سرانجام واقعه عاشورا را به وجود آورد.

دکتر فیاض در تاریخ اسلام می نویسد: «عاملان معاویه، به دستور خلیفه، بر منبرها مرتباً «ابو تراب» [علی «ع»] را دشنام می دادند، و شیعیان او را می جستند و می- کشتند...» (ص ۱۷۷). ضمناً این سخن مؤلف: «وی را در سراسر قلمرو خلافت به سمعت خلیفه شناختند»، مطابق واقعیت تاریخی نیست. زیرا به گفته خود مؤلف (در همین صفحه ۵۴): «امویان دولت غیر دینی ایجاد کردند. و این خود مخالفت هوخواهان دولت دینی را، اعم از مهاجر و انصار، برانگیخت. مدینه مرکز مخالفان بود.» (نیز - ص ۱۵۷). شیعه نیز در هر جا که بودند، علیه معاویه اقدام می کردند. و از جمله حجر بن عدی (شهید بزرگ) و اصحابش، در همین راه، با شکنجه کشته شدند.

[۵۵]. این سخن اشتباه است و صحیح همان است که مشهور است و در ماخذ تاریخ، از جمله طبری (بخش ۲، ص ۲۲۹ و بعد) آمده است که: مسلم بن عقیل پس از ورود به کوفه و بیعت گرفتن از مردم برای امام حسین «ع» و قیام علیه حکومت کافر اموی - یزیدی که فرزندان پیامبر را سر می برید، و ناموس او را در بیابانها می گرداند، به وسیله این زیاد، عامل اموی کوفه، تعقیب شد. آنگاه پس از آنکه يك تنه بس دلیرانه و قهرمان با سپاه کوفه جنگید، در دارالاماره به شهادت رسید. و پیکرش را از بام آنجا به زیر

۷۱

۷۲

افکندند .

- ۷۳ [۵۵]. کربلا محلی بی آب نبود، بلکه سرزمینی بود پر آب که از شط فرات مشروب می شد، ولی سپاه یزید، به دستور عبیدالله زیاد، آب را بر روی حسین و خاندان و اطفال و سپاهش بستند.
- ۷۴ [۵۵]. این ۱۸ تن، همه پسر عمان او نبودند، بلکه پسران او و برادران و برادرزادگان او نیز در این شمار بودند.
- ۷۵ [۵۵]. نیز تعمیر و آماده کردن اسلحه و تیز کردن شمشیر.
- ۷۶ [۵۶]. برخی از تألیفات وی در دست است و به چاپ رسیده است، مانند کتاب «مقتل الحسین» و کتاب «اخذا الثار» (یا «اخبار المختار بن ابی عبیدالثقی») در احوال مختار. (اعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۱۰-۱۱۱ و کتاب «علم التاریخ عند المسلمین» ص ۲۸۳ به بعد).
- ۷۷ [۵۶]. ظاهراً نام این مکان «عین الورد» است. (تاریخ «تواین» از طبری - بخش ۲، ص ۵۵۵).
- ۷۸ [۵۶]. چنین نیست، زیرا پس از واقعه عاشورا، از امام حسین تنها يك فرزند ذکور ماند. او «ابو محمد علی بن الحسین» بود که به «زین العابدین» و «سجاد» معروف شد. وی در آن تاریخ ۲۳ سال داشت و صغیر نبود. او پس از پدر، امام شیعه بود و خود محمد بن الحنفیه کاملاً او را تکریم می کرد. سال تولد امام زین العابدین ۳۸ هجری است. درباره وی - کتاب «زین العابدین» - تألیف سید عبدالرزاق موسوی مقرر.
- ۷۹ [۵۷]. مختار ثقفی از شخصیت‌های مشهور شیعه بود و از شیعیان مستقیم. او عقیده کیسانی نداشت و ابداً ادعای الهامی نکرد، بلکه بعداً مبلغان دستگاه اموی او را - که از سرسختترین دشمنان آنان و پر نیروترین شورشیان زمان بود - بدین گونه متهم می کردند. (برای به دست آوردن اطلاعات صحیح در مورد مختار - کتاب «سبک النصار» تألیف مرحوم علامه اردوبادی و «المختار الثقفی» احمد دجیلی. ویرای



اطلاع از مآخذ فراوان درباره مختار ← «الغدیر»، ج ۲/۳۴۳ - ۳۴۵. پس نسبت این ادعا به مختار که شیعه‌ای با حماسه و غیور و کینه‌خواه و منتقم بود درست نیست.

۸۰. [۵۹]. در مورد همه خوارج، بخصوص خوارج اولیه، چنین مطلبی صدق نمی‌کند. بلکه این آرمان خوارج (شورش‌یانی) است که علیه مظالم قیام می‌کردند. باید متوجه بود که میان خوارج (از خرج + عن...) با خوارج (از خرج + علی...) فرق بسیار است (از افادات آقای دکتر حمید عنایت) و باید در تحلیلات تاریخی، این دو جناح را کاملاً متمایز کرد. نیز باید دانست که در باره خوارج نهروان بخصوص، بحث از مقوله دیگر است. کار اینان ابتدا، مربوط به اصلی اجتماعی و ایدئولوژیکی نبود، بلکه تفتین اشعث‌کنندی و مسائلی دیگر باعث آن شد. اگر آنان صاحب ایده‌ای اجتماعی بودند، می‌بایست به کمک سپاه عراق بر حکومت غاصب شام حمله کنند و با پیشوایی انقلابی و مساوات‌طلب و اصلاح‌پرست، چون علی «ع»، به آنهمه مظالم و انحراف خاتمه دهند. ← توضیح ۶۷.

۸۱. [۶۸]. معلوم نیست مقصود مؤلف از «علویان غیر فعال» کیانند؟ با آنکه در تاریخ اسلام، نوع شورشهای خدایی - انسانی، که برای دریافت حقوق انسان بر اساس دین خدا انجام شده است، از بانوی اکرم حضرت صدیقه کبری فاطمه علیها السلام، آغاز شده است (← کتاب «فاطمه الزهراء والفاطمیون» از استاد عقاد مصری، و کتاب «فاطمه الزهراء وتر فی غمد» از استاد سلیمان کتانی لبنانی)، و همینسان در تاریخ ادامه داشته است. سادات حسنی و حسینی و موسوی و به‌طور کلی آل علی، همیشه در رأس مخالفان حکومتهای ظالم قرار داشته‌اند. (به‌گفته عباس محمود عقاد مصری: «کان اسم علی بسنا بیطالب علم یلتف حوله کل مغضوب» یعنی: نام علی در فشی بود که هر پایمال شده حقی، گرد آن می‌آمد. ← عقبریه الامام. و به‌گفته جرج جرذاق: «وکان اسم علی علم یلتف حوله اللائرون» یعنی، نام علی در فشی بود که شورشیان همواره گسرد آن فراهم می‌آمدند ← الامام علی صوت العداة الانسانیة) و بجز شهامتها که نشان داده‌اند، در راه انسان، پذیرای هر رنج و شکنجه و زندان و غسل و زنجیر و قتل و لای پسی رفتن و تبعید شده‌اند. (← «مقاتل الطالیین» و «مقتل زید» و «قیام سادات علوی» و «سموالمعی فی سموالذات» و «بطل فسخ» و «تواریخ عاشورا» و قصیده «مدارس آیات» دعبل خنزاعی - دیوان، ص ۸۵). روحیه قیام حتی در علمای شیعه جاری بوده که در راه دفاع از مکتب تشیع - که

مکتب دریافت حقوق انسان است - و انقاد حق توده‌ها فدا می‌شدند و می‌شوند. (← کتاب «شهداء القذیله») بلکه این روحیه هر فرد شیعه مذهبی است که مرام خود را فهمیده باشد. (← «سرود جهشها» از نویسنده این سطور - چاپ طوس، مشهد - فصل «فلسفه شورشهای شیعه»).

اما سیاست دور اندیشی را که مؤلف به عباسیان نسبت می‌دهد نمی‌دانیم کدام است؟ تاریخ عباسیان - به جز اندکی - سراسر گناه است و جنایت و قتل و سفاکی و شهوترانی و خیانت و بیوفایی و غدر و مکیدن خون جامعه و سر پیکر آزادگان به عیش و نوش نشستن، مانند امویان... اگر فعالیت این است، آری، آری، علویان غیر فعال بودند. روزی که هارون الرشید عباسی غرق در جنایت و شهوترانی با کنیزان بود و هزار و یک شب‌زاده وجود می‌آورد، موسی بن جعفر علوی (امام هفتم) به خاطر دفاع از حق ملت، و مرزبانی اصالت‌های قرآن، و پرخاش در برابر جنایات هارون و پیگیری دفاع از حق توده‌های رنجبر، در سیاهچال‌های زندان بغداد، در غل و زنجیر به سر می‌برد (و هکذا یقاس الخلف «.....» علی السلف فی کلنا للجهتین... فتأمل جيداً و تدبر). اصولاً عباسیان ملت اسلام را فریب دادند و روزی که جامعه مسلمان، به باطن حکومت نا مسلمان اموی پی برد، و به ضروری که از انحراف نخستین خلافت و برکنار کردن علی از حق خویش پدید آمده بود واقف گشت، و تشنه عواطف انسانی آل محمد «ص» شد، اینان به نام دعوت به «الرضا من آل محمد» مردم را فرا خواندند، اما به نام اسلام و خلافت اسلام - مانند معاویه در مورد سلطنت اموی - سلطنت عباسی را به وجود آوردند. و با خیانتی دردناک، ابو مسلم خراسانی را کشتند و به بیخبری و شهوترانی نشستند - چنانکه مؤلف پس از این اشاره می‌کند. در این موقع باز علویان وظیفه خویش دانستند که مبارزه را از پای ننهینند. مؤلف حدود ۳ صفحه بعد می‌گوید: «خلفای عباسی جاسوسان بسیار بر آنان (خاندان علوی) گماشته بودند و دقیقانه اعمال ایشان را تحت نظر داشتند و به محض کوچکترین سوء ظنی بازداشت، یا مسمومشان می‌کردند.» و این خود دلیل است که این عناصر زنده و مشعل‌های زندگساز، هیچ‌گاه بر مظالم آرام نداشتند و تکالیف اجتماعی خویش را به نحو احسن انجام می‌دادند، و گرنه بر افرادی ساکت و بی‌تأثیر، جاسوسان نمی‌گمارند. بهر حال اگر مقصود مؤلف از «غیر فعال» این باشد که علویان از دستگاه قدرت دور داشته شده بودند، البته واقعیتی است تاریخی، اما کنار بودن آنان از دستگاه قدرت، به معنای به کنار نهادن مبارزه نیست.

۸۲ [۷۶، پانوش ۴]. باید به خاطر داشت که این تعبیرات که در قرآن آمده است، و بسیار هم نیست، بر اساس نکاتی است بلاغی، که در تفسیرهایی که بر مبنای علوم بلاغت نوشته شده است یا در آنها به بحثهای بلاغی - تفسیری پرداخته‌اند، درباره این تعبیرات سخن گفته شده است. («تفسیر نبیان» - تألیف شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی - ۳۸۵ تا ۴۶۰ - و «تفسیر کشاف» تألیف جلاله زمخشری - ۴۶۷ تا ۵۳۸) باید دانست که استدلال به آیات قرآن کریم، پس از درک کامل لحن و کیفیت بیان آن، جایز است. مثلاً آیه ۱۴، از سوره ۵۴، که مؤلف، به معنی «چشم دارد» (متن، ص ۷۴، س ۱) گرفته‌اند، بدین معنی نیست. از این روست که میباید در تفسیر آن می‌گوید: «بمرأی منا وحفظنا - یعنی کشتی نوح، زیر نظر ما و به حفاظت ما، بر سر آن آبها روان گشت.» («کشف الاسرار، ج ۹ / ۳۸۹).

۸۳ [۷۶]. چون معارف قرآن در مورد توحید شناخته شده است، قطعی است که آن تعبیرات را باید مجازی دانست - چنانکه در توضیح پیش گفتیم. نیز باید به یاد داشت که از علمای مسلمان کسی طرفدار تشبیه نیست، بلکه برخی اندک از جهال متکلمین، که هم اکنون منقرض شده‌اند، و بجز اینکه از معارف ائمه شیعه (که واقیبات معارف اسلام است) به دور بوده‌اند، اطلاعات کافی از مبانی کلام و فلسفه الهی نیز نداشته‌اند، چنین رأی داده‌اند. و همین‌طور که مؤلف محترم می‌گوید: «اصل وحدت خداوند یا «توحید»، در اسلام به‌طور پیگیر بیان شده است.» (متن، ص ۸۴) و «عقیده مسلمانان درباره خدا، توحید محض است» (متن، ص ۷۶).

۸۴ [۷۶]. نظر مؤلف محترم درست نیست، زیرا این سئوالات در نظر پیامبراهمیت بسیار داشته و اساس الهیات قرآن، بیان رابطه میان خدا و عالم و خدا و آدمی است. قرآن در مواردی شمار جهان را مخلوق خدا می‌داند و خدا را «خالق» و «فاطر» و «فاطر السموات والارض» (سوره ۶، آیه ۱۴ و...) و به وجود آورنده و ابداً کننده «بدیع السموات والارض» (سوره ۲۵، آیه ۱۱۷ و سوره ۶، آیه ۱۰۱) معرفی کرده است. و در مورد رابطه خدا و آدمی صریحاً می‌گوید، که خدا همه را برای معرفت و عبادت آفریده است: «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (سوره ۱۵، آیه ۵۶). و در تفاسیر آمده است: «ای ليعرفون» یعنی جن و انس را تنها برای عبادت (معرفت) پدید کردیم.

۸۵ [۷۶]. این استنباط صحیح نیست، زیرا اسلام ابلیس را از جنس فرشتگان نمی‌داند.

فرشتگان دارای طبیعت «نوری» اند و ابلیس به صریح قرآن (سوره ۷، آیه ۱۲) و سوره ۳۸، آیه ۷۶) دارای طبیعت «ناری» است. به علاوه در قرآن (سوره ۱۸، آیه ۵۰) تصریح شده که ابلیس از جن است: «واذقلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه...»

باید دانست که آنچه در چند سطر بعد می گوید: «محمد (ص) اعتقاد اعراب پیش از اسلام را به ارواح سرکش طبیعت - یعنی جن و جنیان - حفظ کرد، تعبیر صحیحی نیست. زیرا اسلام درباره کائنات نامرئی، خود فلسفه ای گسترده و عمیق دارد که نمی توان آن را با این بیان توجیه یا خلاصه کرد.

[۷۷]. مؤلف مکرر تعبیر «اخذ» و «مأخوذ» را در این موارد به کار می برد، و این تعبیر - چنانکه یاد کردیم - از نظر اصطلاح شرایع درست نیست. در اصطلاح شرایع، محمد پیامبر است و معارف و علوم الهی و هم قصص گذشتگان، به او وحی شده است. نهایت در مواردی با کتب انبیای گذشته - در صورتی که آن کتب تحریف نشده باشند - مشابه است، زیرا همه از طریق وحی است. و این موضوع، بیشتر در مورد قصص و حکایات گذشتگان صادق است (توضیح ۷)، اما در مورد تعالیم مفصل اخلاقی و حقوقی و فلسفی و معارف، اسلام خود دارای شکلی کامل و مستقل است. بعد از همه اینها آنچه مهم است و باید مورد دقت و توجه کامل قرار گیرد، کیفیت تلقی و برداشت و زاویه دید اسلام است در نوع این مسائل.

۸۶

[۷۷]. پیامبر به نص قرآن (سوره ۳۳، آیه ۴۰) خاتم پیامبران است و لازمه خاتمیت، آوردن دینی است کامل و ابدی، و این خود علت برتری محمد است بر مطلق انبیا. یا به تعبیر ابن سینا، لازمه آوردن دین کامل، خاتمیت است. وی می گوید:

«ان الشریعة الجائیه علی لسان نبینا محمد، صلی الله علیه و آله وسلم، جائت بافضل ما یمکن ان تجیء علیه الشرائع واکلمه، ولهذا صلح ان تکون خاتم الشرائع و آخر الملل. ولهذا المعنی قال علیه السلام: "بعثت لاتم مکارم الاخلاق" یعنی: همانا شریعتی که به زبان پیامبر ما محمد (ص) آمده است، برترین و کاملترین چیزی را که ممکن است شرایع بیاورند آورده است. از این رو شایسته این است که خاتم شرایع و آخرین ملت و دین باشد. برای همین پیامبر (ص) فرموده است: "من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق انسانی را تکمیل کنم" (توضیح الاصحویة فی المعاد، ص ۵۷ و بعد).

۸۷

- ۸۸ [۷۷]. یادآور شدیم که تعبیر «اخذ» صحیح نیست. ← توضیح ۷ و ۸۶.
- ۸۹ [۷۷، پانوشته ۵]. باید دانست که در قرآن دوجا (سوره ۶، آیه ۸۵ و سوره ۳۷، آیه ۱۲۳) الیاس است، و یکجا (سوره ۳۷، آیه ۱۳۰) الیاسین. و مسلم نیست که هردو نام از آن یک تن باشد. (← تفسیر ابوالفتوح، ج ۴، ص ۴۴۸- از چاپ اول).
- ۹۰ [۷۸]. یادآوری می شود که آیات مربوط به ذوالقرنین در قرآن (درسوره ۱۸) از آیه ۸۲ است تا آیه ۹۸. به علاوه در این آیات کلمه «اسکندر» ذکر نشده است. در «ویستلو نیک عن ذی القرنین ...» نیز از ذی القرنین، به عنوان پیامبر، یاد نشده است. و در اینکه چه کسی بوده است، اختلاف است و مسلم نیست که مراد اسکندر مقدونی باشد. (← تفاسیر قرآن کریم، از جمله «مجمع البیان طبرسی» ج ۶، ص ۴۸۹ و بعد- چاپ ۱۳۸۰). پس تعبیر «الاسکندر ذوالقرنین» در قرآن نیست. نیز ← «الأنار الباقیه» ص ۳۶ و بعد. نام «جرجیس» نیز در قرآن نیامده است.
- ۹۱ [۷۸]. ممکن است از مصدر «مسح» عربی باشد، یعنی: الممسوح بالمدن، یا از مصدر «سیاحت» و به معنی، کثیرالسیاحه، چنانکه لغویون عرب، حتی لغویون مسیحی، چنین ذکر کرده اند. و معری در «لزومیات» گفته است:
- «وما جنس النفس المسیح ترهباً ولكن مشی فی الارض مشیه سائح»  
نیز درباره وجه تسمیه مسیح «ع» ← تفسیر کشف الاسرار، ج ۲، ص ۱۱۸ و بعد.
- ۹۳ و ۹۴ [۸۰]. مهدی، تجددی در دین پدید نمی آورد، بلکه رسوم متروک اسلام را عملی می کند و احکام آن را در سراسر جهان می پراکند. بنا بر روایات اسلامی چنین است. نیز هیچ گاه مهدی را همان مسیح نمی دانستند، بلکه بنا بر روایات بسیار، از طرق سنی و شیعه، مهدی از فرزندان فاطمه «ع» است که در آخر الزمان ظهور می کند. آمدن عیسی پس از اوست و به تبع او. و عیسی خود از معاونان مهدی خواهد بود. ← مآخذ فراوان این بحث، از جمله کتابهای «المهدی» از مرحوم سید صدرالدین صدر، و «المهدی و العقل» از شیخ محمد جواد مغنیه، و «الامام لمهدی» از محمد علی محمد الدخیل، و «ینایع الموده» از قندوزی حنفی، و مقدمه آن از چاپ هفتم - نجف، و «منتخب الاثر» از لطف الله صافی. از این گونه اظهارات مؤلف پیدا می شود که وی به مآخذ چنانکه باید دسترسی نداشته یا در آنها غور کافی

نمی کرده و مسائل را از یکدیگر باز نمی نموده است.

۹۴ [۸۲]. در برخی از آیات مدنی نیز، از حوریان بهشتی نام برده شده است، از جمله آیه ۷۲ از سوره ۵۵. پس استنباط مذکور در متن درست نیست.

۹۵ [۸۲]. باید گفت، اولاً - این موضوع، یا به تعبیر مؤلف این «تضاد»، که در حقیقت تضاد نیست، در خود قرآن، مورد توجه بوده و حل شده است. و در آیات چندی که گفته شده خداوند «ظلام للعین» (ستم کننده نسبت به بندگان) نیست (سوره ۳، آیه ۱۸۲ و سوره ۸، آیه ۵۱ و سوره ۲۲، آیه ۱۰ و سوره ۴۱، آیه ۴۶ و سوره ۵۰، آیه ۲۹) یا به تعبیر «فما كان الله ليظلمهم...» (سوره ۹، آیه ۷۰ و سوره ۲۹، آیه ۴۰ و سوره ۳۰، آیه ۹) آمده است یا تعبیراتی دیگر، همه نظر به همین موضوع و عدم تضاد آن داشته است.

ثانیاً - در قرآن کریم، آیات منحصر به آنچه مؤلف دیده (که ظاهراً مفید سلب اختیار است) نیست، بلکه آیات بسیار دیگری اصل اختیار را به صراحت یاد آورد می شود. و با تعبیرات «بما قدمت ابديكم» (سوره ۲، آیه ۱۸۲ و...) و «كل نفس بما كسبت رهينة» (سوره ۷۴، آیه ۳۸) و «لكم ما كسبتم» (سوره ۲، آیه ۱۳۴) و «ووفيت كل نفس ما كسبت» (سوره ۳، آیه ۲۵) و «فما كسبت ابديكم» (سوره ۴۲، آیه ۳۰) و «ام حسب الذين اجترحوا السيئات...» (سوره ۴۵، آیه ۲۱) و... فاعل مختار بودن مردمان را تثبیت می کند. و اعمال را به خود مردم به عنوان «كسب» و «اجتراح» و «تقديم ابدي» و «اكساب» (در آیه ۲۸۶ - آیه آخر - سوره ۲) نسبت می دهد. ثالثاً - اصل اختیار، تحت عنوان «امر بين امرين» (لاجبر و لاتفويض، بل امر بين امرين)، از سوی امامان مطهر اسلام، طرح و تبیین شده است. و بجز نقل امام شافعی و حافظ ابن عساکر دمشقی و حافظ جلال الدین سیوطی، از طریق عبداللہ ابن جعفر بن ایطالب، از حضرت علی «ع» («اللعمه» فی تحقیق مباحث الوجود والحدوث والعدم و افعال العباد» تألیف راغب پاشا - ص ۴۹) امام شافعی نیز، این اصل را، از امام پنجم، حضرت محمد بن علی الباقر «ع» نقل می کند<sup>۱</sup> («همان کتاب، ص ۴۹، و کتاب «جبر و اختیار» تألیف دانشمند محترم آقاسی محمد تقی جعفری -

۱ - عبارت مذاری، در «اللعمه» چنین است: «فالحق القول بهما جميعاً، ماخوذاً عن اهل بيت النبوة، فيما رواه الامام الشافعي، والحافظ ابن عساکر، والسيوطي، عن عبدالله بن جعفر، عن علي، رضي الله تعالى عنهم، انه قال للسائل عن القدر: «سرا لله فلا تتكلف». فلما لمع عليه، قال: «اما اذا ابیت فانه امر بين امرين، لاجبر و لا تفويض» و لما كان محمداً الباقر، من شيوخ الامام (الشافعي)، مشافهاً له بالكلام، اسنده اليه، حيث قال: «كما قال محمد بن علي، لاجبر ولا تفويض...» (اللعمه، ص ۴۹ - چاپ قاهره).

تبریزی، ص ۲۱۴، از چاپ دوم).

- ۹۶ [۸۴]. باید مقصود جمله «قد قامت الصلوة» باشد، نه همه اقامه.
- ۹۷ [۸۴]. بنا بر فقه سنی، ولی در فقه شیعه، شستن پا در وضو (به عنوان جزء) جایز نیست، بلکه باید بر پا مسح کشید، چنانکه صریح قرآن، در دستور وضو همین است: «و امسحوا برؤوسکم وارجلکم الی الکعبین...» (سوره ۵، آیه ۶).
- ۹۸ [۸۴]. در اینجا، در نظر مؤلف، اصطلاح «نجاست»، با اصطلاح فقهی «احداث» (با کسر همزه) خلط شده است. ضمناً مؤلف در چند سطر بعد می گوید: «برای آب غسل و وضو باید از آب جاری استفاده کرد» در صورتی که جاری بودن شرط نیست بلکه پاک بودن و غصبی نبودن آب شرط است. نیز در پانوشته شماره «۱» این صفحه، عامل جنابت را «جماع، تماس با مرده، خوک و سگ و چند مورد دیگر» می داند، که درست نیست. و در اینجاهاست که - چنانکه یاد شد - نجاست و جنابت خلط شده است. در پانوشته شماره «۲» می گوید: «در این مورد (یعنی برای غسل و وضو) حتی آب جاری ناپاک و آلوده... پاک شمرده می شود.» که ابدأ چنین نیست، زیرا از نظر فقه اسلامی، آب آلوده و ناپاک نه تنها «از لحاظ تشریفات دینی» (به تعبیر مؤلف محترم)، پاک شمرده نمی شود، بلکه اگر استفاده از آن، مضر باشد، به کار بردنش حرام است و وضو و غسل با آن باطل.
- اکنون یاد می شود که آنچه مؤلف، در سه صفحه بعد از این (ص ۸۷) در مورد حج اظهار می کند که، بر زنان و بردگان واجب نیست، کاملاً نادرست است، زیرا حج بر هر مستطبعی واجب است، زن یا مرد، برده یا آزاد.
- در این توضیحات، همواره از تطویل و تفصیل، پرهیز شده است. و گرنه - چنانکه یاد شده است - هنوز موارد چندی است که، هر یک به لحاظی، نیازمند توضیح و بیان حقیقتی است که از نظر مؤلف محترم دور مانده است. مثلاً مواردی که وی در آنها - به علت نقل از دیگران - دچار تناقض شده است (از باب نمونه ص ۲۱۹ سطرهای آخر. - توضیح ۱۹۰. نیز مقایسه شود با سطر ۲۶، از صفحه ۲۱۶، و سطر ۱۶، از صفحه ۷۴ و... یا: سطر ۱۵ از صفحه ۴۸، مقایسه شود با سطر ۸ از صفحه ۴۹ و...) یا مواردی که اشتباهاتی جزئی بوده، مانند پانوشته ۴ در صفحه ۸۵، که «کفش از پا در آوردن» جزو آداب لازم ورود به مسجد شمرده شده

است، یا پانوشت ۵ همین صفحه، که در آن گفته شده: «و در مورد نام ماهها، اسامی عربی منطقه البروج به کار می رفته»، با اینکه اسامی خود بروج (حمل، ثور، جوزا و...) به کار می رفته، نه منطقه البروج. و همچنین مواردی که خود متن پیراسته شد، تانیازی به توضیح نباشد. مثلاً به جای «صوفی نافذ الکلمه»، «حکیم اشراقی» گذاشتیم تا اشتباه معروف درباره سهروردیها تکرار نشود. چه جاهایی که فلسفه اصیل اسلامی، تبیین نشده، یا در ربط علل و حوادث منحصرأ از يك دیدگاه قضاوت شده است و امثال آن. امید است همین اندازه توضیح، هم در پیراستن کتاب مؤلف محترم - به صورت مجموعی - مؤثر باشد و هم در کمک به خوانندگان و جویندگان حقیقتهای دینی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی...

[۸۷]. در اسلام، عید بزرگ، منحصر به این دو روز بزرگ و مقدس (اضحی «قربان» و فطر) نیست، بلکه عیدی بزرگتر و زندگی سازتر است که همانا آن، عید اکبر، یعنی «عید غدیر» است. عیدی که القاکننده اصل بنیادی و ژرف «حکومت عادل» است. عیدی که محتوی و مضمون آن، محکوم کردن هرستم و ناروایی، هر محرومیت و مظلومیت، هر رنج و زبونی است. عیدی که شعار زنده و مستقیم است در برابر هر حکومت خائن و هر فرماندهی غیر انسانی. درینا که همواره قدرتهای مسلط از نشر فلسفه واقعی این عید، جلو گیری کرده اند.

۹۹

از این رو، سلف شیعه، به غدیر اهمیت فراوان می دادند. و علی «ع» با آنکه «مخالفت شدید با اهل سقیفه را کاری به مصلحت اسلام نمی دید، و نظر به مصالحی که تاحدودی روشن است از اقدام جدی علیه آنان خودداری می کرد، ولی موضوع غدیر را از یاد نمی برد. و در موارد بسیاری مطرح می کرد: در مسجد پیامبر، در رجب کوفه، در روز شوری و... و در سالی که جمعه با «عید غدیر» به يك روز افتاده بود، خطبهای بس رسا خواند و توحیدی عجیب گفت. سپس درباره اهمیت غدیر داد سخن داد، گفت: «در این روز دو عید بزرگ است، که قوام یکی به دیگری است» («مستدرک نهج البلاغه») یعنی باید اسلام و شعائر آن، با سرپرستی پیشوایی عدالتخواه آمیخته گردد، تا سعادت دو جهان همه تأمین یابد».

دانشمندان چندی به عید غدیر توجه داده اند، از جمله ابوریحان بیرونی (الآثار الباقیه / ۳۳۴)، و ابن طلحه شافعی (مطالب السؤل / ۵۳). وی می گوید: «و آن (روز غدیر)، روز عید است، و یادگار تاریخی است، زیرا روزی است که پیغمبر «ص» در آن، آشکارا و صریح، علی را به مقام ارجمند امامت و پیشوایی نصب کرده...».



از پیغمبر نیز روایت شده است که فرمود: «یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی» - یعنی روز غدیر، برترین و بافضلیت‌ترین عید امت من است (← الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۷ و بعد).

و در موارد بسیاری از متون مآخذ و تواریخ، عید غدیر، معرفی شده است. از جمله ابن خلکان، در شرح حال مستعلی بن مستنصر (ج ۱، ص ۶۰) می‌گوید: «روز عید غدیر خم، با او بیعت شد. و آن روز ۱۸ ذیحجه بود، به سال ۴۸۷». نیز در شرح حال مستنصر هیندی (ج ۲، ص ۲۲۳) می‌گوید: «شب پنجشنبه، دوازده شبانه روز مانده از ذیحجه سال ۴۸۷ درگذشت... و این شب، شب عید غدیر است، یعنی شب ۱۸ ذیحجه...» (← الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۷، فصل «عید غدیر فی الاسلام» و ص ۴۰۱، فصل «القربان یوم الغدیر»، و ملحقه «عید الغدیر» از بولس سلامه - چاپ بیروت - و حساسترین فراز تاریخ، ص ۷۷-۸۸، از چاپ پنجم). برگزاری مراسم عید غدیر نیز، به دورانی بس بیشتر از این، یعنی روزگار امام ابوالحسن الرضا (م ۲۰۳) و امام جعفر الصادق (م ۱۴۸) می‌رسد. ← مآخذ تاریخ.

۹۲]. چنین نیست که شق اخیر که مؤلف می‌گوید، هرگز معمول نگشته باشد. بلکه بعکس، در دوره حضرت علی «ع»، و به دست ائمه «ع»، آن شق نیز بسیار معمول گشته است. معلوم است که اصولاً گرفتن اسیر، جزء سنت نظامی است. و ممکن است موجب تقلیل کشتار گردد. زیرا اگر فردی از طرف مقابل، که در دسترس قرار می‌گیرد، دستگیر نشود، ممکن است باز به سپاه پیوندد و مقاومت کند و موجب کشته شدن خود و عده‌ای دیگر گردد. شاید چنین نظری در برخی از موارد بوده است. در جنگ‌های صدر اسلام این سنت نظامی رعایت می‌شده است. اما به تصریح مؤلف - در مواردی چند - در اسلام نسبت به اسیران ارفاق بسیار می‌شده است، حتی در جاهایی از این امر نظامی عدول شده است و اسیر نگرفته‌اند. ← توضیح ۲۸.

۹۲]. مؤلف، دو موضوع دیگر را یاد نکرده است:

۱- امر به معروف و نهی از منکر، که از فرایض مهم اسلام است و در روایات آمده است که از اهم فرایض است، از این جهت که به وسیله این دو، دیگر فرایض به پای می‌شود و هم از نظر تعدیل حرکات و تهذیب جامعه، اصلی مهم است.

۲- تولی و تبری، که از نظر تربیت سرامی افراد بسیار مهم است (← «وسائل المشیقه»، نیز سخنرانی معروف امام حسین در «وجوب امر به معروف و نهی از

منکر» و مبارزه با فساد، «تحف العقول» ص ۲۴۰ - ۲۴۳، و «تحریر الوسیله، لمرجع العصر».

۱۰۲. [۹۲]. ولی بسیار بسیار مبعوض وبد و «ابغض شیء عندالله»، یعنی منفورترین چیز در نزد خداوند، شمرده شده است. (سقیة البحار، ذیل «طلق» و سایر مآخذ حدیث و فقه). در کتاب «کافی» (فروع) - باب کراهیه اطلاق، آمده است: خداوند لعنت کرده است مرد وزنی را که بپوشد و بگذرد، یعنی بگیرند و طلاق دهند. هر دم هوسی تازه داشته باشند و به این ترتیب اعمال غریزه کنند.

۱۰۳. [۹۳]. در روزگاران قدیم، عمال اموی - به علت آبروکسب کردن برای کسی چون فرزند ابوسفیان - می خواستند با جعل و کذب، وجهه امام حسن مجتبی «ع» را تزیین کنند، تا در نتیجه، انظار تنفر بار جامعه اسلام را نسبت به معاویه (که آن همه ستم و جنایت در حق امت و امام کرد و چون موجودی سفله و دون، هم مشروط صلح و مصالح اسلام را زیر باهشت) تعدیل دهند. از این رو این سخنان اتهام آمیز را رواج دادند.

امام که باصدا مسئله غامض سیاسی - دینی روبرو بود، و در آن روز با - آن همه گرفتاری به سر می برد، نیز امامی که در زهد و عبادت، دوست و دشمن او را نمونه زمان خود دانسته اند، به علاوه موجه ترین شخصیت زمان خود بود، کجا می توانست به چنین افراطی پردازد؟ این سخن را درباره امام، نخستین بار مدائنی (علی بن - عبدالله بصری مدائنی، در گذشته به سال ۲۲۵ هـ) در قرن سوم نوشته است. و این مدائنی را، خود رجالیون اهل سنت و ناقدان اخبار ایشان، جزو «ضعفاء» - در اصطلاح رجال - اشخاص غیر قابل اعتماد شمرده اند. ابن حجر معروف در کتاب لسان المیزان (ج ۴، ص ۳۸۶) می گوید: «او عثمانی است و اخباری به نفع بنی امیه جعل می کرده...» دومین بار این سخن را در اواخر قرن چهارم، ابوطالب مکی (در گذشته به سال ۳۸۰ هـ) در کتاب «قوت القلوب» گفته است. این مؤلف را نیز ناقدان قابل اعتماد ندانسته اند. این است حقیقت افترا بی که بر امام بسته شده است. (کتاب - «حیة الامام الحسن» ج ۲/۴۴۸ و بعد و مآخذ آن).

اصولا اسلام، تعدد زوجات را محدود کرد. در اینجا بجاست که سخنی را که مؤلف در همین مورد می گوید تکرار کنیم: «... ولی باید به یاد داشت که اسلام تعدد زوجات را پدید نیاورد. و این رسم از مدت ها پیش از ظهور اسلام در میان اعراب و ایران (و یهودیان باستانی) وجود داشته. برعکس، اسلام رسم دیرین را محدود کرد